

٢٨٩
عقيدة الطائفة
مكتبة خزانة
مكتبة خزانة

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدانا لهذا
والانا كنا لولاه لناله

الحمد لله الذي هدانا لهذا
والانا كنا لولاه لناله

عن

عقيدة الطالبين

بموجب فاش خدام عقيدة مند و تقبين سلمه بلنه
حضرت محمد قدس سره

المطبع في المطبع
الطبع في المطبع
الطبع في المطبع

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد بسیار و ثنائے بیشمار مردان و پیرا که عالم کون و مکان به یک امر کن از پرده
 بظهور آورده و هزاران در و دنا سعد و دبران خلاصه کن فکان سرورانش جان
 محمد مجتبی محمد مصطفی که اول ما خلق الله توری و کنت نبیا و آدم بنی الما و الطین
 وصف کمال دست و برال و اصحاب کبار او که خلفا برحق و پادیان راه حق
 اند باد اما بعد میگوید فقیر حقیر تقصیر ضعیف عباد راه دین محمد نظام الدین القادر
 غفر الله ذنوبه و لوالدیه و لآساده و لجميع المؤمنین الی یوم الدین اسے عزیز من خباب
 حضرت الوہیت جل و علا تو هست که جمال باکمال خود را بظهور آرد خلقت انسان را بوجود
 آورده بدلیل این که خلق آدم علی صورتہ و نفخت فیہ من روحی فجب الما مکنت انی جاعل
 فی الارض خلیفہ مسجود ملائکہ نمود خلیفہ خود گردانید و الوفا سرار بقیاس در سینه بے کنیت حضرت

و اولاد او که انبیا و اولیا اند و دلیعت نهاده شناسائی خود گردانید و علم آدم و علم اسما و
 اگر چه عارفان حق بین و عاشقان خلوت گزین هر یکی از مسکله با و راه یافته و به خصوص پیش
 پیوسته اند علی الخصوص وقف اسرار سبحانی کاشف رموز یزدانی مسند آرای شریعت
 ارشاد کننده علوم حقایق و دقائق هادی راه معرفت سیدنا و مولانا شیخی و قدوسی حضرت
 قبله و جهان کعبه من و امان تکیه گاه بیکیان مخدوم عالمیان هدایت و بهنده اند و جهان
 پیش رو سالکان شریعت هادی راه روان طریقت عاشق الیه عارف بالله و صل
 بن الله جناب حضرت خواجه رحمت الله دام الله تعالی ظلال عاطفته علی رؤس
 جمیع الخادمین المشاقین بنی لقاء الله که سرسوی از جاده شرح نبوی صلی الله علیه و سلم
 قدم بیرون ندارند هوش در دم و نظر بر قدم که مداومت ادنای خادمان این درگاه است
 خواست که طریقه گذران و سیر احوال حضرت ایشان از ابتدا و ملازمت تا ابدی الان که سال دهم
 و مطابق بتاریخ شمس العجمی نبوی صلی الله علیه و سلم آنچه که دریافت این احترامده تقدیم ارد
 طالبان صادق و عقیده تمندان و اثنی را باعث از یاد شوق و وجدان گردانند این مختصر را
 بعقیدت الطالبین موصوم گردانیده مثل است بر چند فائده هر فایده اش مدد اسرار الهی است
 امثال ذوق و عرفان را زیر که ادبیا الله قدس الله اسرار هم دوستان حق اند و پرستند
 ذات مطلق و با هم متحد اند همچون نضه و زیتون دوست دوست را دوستند و دشمن دشمن را

شنَّ حُبِّ اللَّهِ وَالْبُغْضُ لِلَّهِ سَبِيْتُ چو مقبول یکے شد گشت مقبول + چو مردود یکے
 از قُربِ حق دور فامده اول آنکه سالک را باطن در احوالات و مراتب کمالات حق
 ہمہ شک و شبہ را دور کرده در اعتقاد صدیقیہ حقیقہ ثابت گشته برام فقیری برسد زیرا کہ حقیقت
 کہ کار فقیر کے راہ باطنی است انرا بدرقہ وصول سے اللہ است بالاتفاق دین بیہ شک
 بدون بدرقہ مذکور تابع آخر از کسب ریاضت و ذکر و اشغال مشاہدہ و مراقبہ و زکیات
 نفس خاص و تصفیات دل خاص کسی بدرجہ قرب کمال این حال رسیدہ و نخواہد
 مکشوف و معروف است نزد جملہ عارفان حق مین یعنی صادق الاعتقاد و در بیان بندہ
 و خدا را ہرست چنانچہ در کتاب شامل لائقیا کہ بزبان ہندستیت میفرمایند سبت
 سرکون اٹریا ہنہین لکچہ پچھون حق کونا سرین ہور حقمنہ وزہ ہنہین ہے دوپنا
 مگر حجاب و نفرت بد اعتقاد کی کہ بجناب پیران و مرشدان است وصول الی اللہ شدنی نیست
 معاذ اللہ منہا این کمالات کہ آئندہ نوشتہ میشوند برای شوق و ترقی صدق و عقیدہ
 طالبانِ مولا است درین امور این عاصی را بالطفیل بہرہ صواب حاصل آید انا لکے بجز
 دیدن کمالات پیر یقین و اعتقاد خود درست دہشتہ بر او مذکور میرسد آنکس از اصرار
 اعتقاد کافیت دیدن کمالات پیر حاجت نیست چنانچہ بعضی صحابی رضی اللہ عنہم
 بغیر از دیدن معجزہ ایمان آورده اند چون صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ و غیرہ

بیت چون ابو بکر از محمد درو گفت نه الیس به کاذوبه بعضی کسانیکه منجر

دیده و کلمات نبوت دانسته ایمان آورده اند و شان را سواے دیدن
سجده فقط اعتقاد کافی نیست نه از دیدن معجزه لابد و ضرورت بیان کلمات است
قائده دوم آنکه حضرت معطر بر کار شریعت بیضا ثابت قدم و راسخ و مہتند بلکه
از ابتداء احوال طفلیت و بلوغیت تا ہذا الان زاید و عابد ہستند و از منہیات شرعیہ
چنانچہ حسن پرستی و سماع و سکر و لہو و لعب و ہرزہ گوئی و غیرہ جمیع ذمائم خود را
الودہ نکرده اند از جملہ معاصی شرعیہ این چند ذمیمہ مذکور عیشہاے جسمانی و نفسانی
چنانچہ در شنوی شریف دارد است بیت خشم و شہوت ہر کجا کرد ز روئے چشم
بر دو شہوت آبرو ۲۰ وقت غصہ وقت شہوت مرد کو ۲۰ طالب مرد چہ نیم کو بگو ۲۰
بلکہ در عالم روزگار سپ سوار ی جناب عالم کاہ کشت بیگانہ گاہے می خورد
یعنی گاہ غنیمت اگر بقیمت می آمد از این خورد

قائده سوم آنکہ حضرت عالمی عمل و کسب فقیری موافق استاد بزرگان حساب
کافی گئی کرد و دلالت کمال و آثار عرفان و مدان بر چہرہ منور طالع و مہویدا و دلیل
این نص سیمائم فی وجہ ہم من اثر شہود پیدا و الانہ از رنگ سرخ و سفید و غذا و حرب
و شیرین انجین محابت در روشنی بر چہرہ نباشد بیا رکان طعام حرب شیرین ہمیشہ می خورد

در آنک هم سنج و سفید دارند و باست جمال کمال باز گنج آرد بجز فضل حق سبحانه که از مولا
فائده چهارم آنکه حضرت معلى وقتى که ملک عرب بر اسعج بیت الله
در یارت رسول الله صلى الله عليه وسلم غم منفرد کرده اند بفضله در هر مکان و
در چهار و هر شهر و هر قریه و هر وادی مردمان که بودند خدمت و حرمت حضرت
چنان میکردند که مردمان و خادمان صادق الاتقاد پیران و مرشدان خود را
حال آنکه قبل ازین سفر مذکور ملاقات بهمیکس شده بود باید فهمید اینقدر ملاقات اول
بغیر از امتحان نیکرم و اعزاز باعث تصرف و کمال است -

فائده پنجم آنکه در سفر نور سوال دنیاوی یعنی خرج و غیره چیزی نردار
طلب نمیداشتند همه چیز حق تعالی بے آرزوی حضرت عالی با حرمت مهیا کرده
این هم ثبات قدم در قناعت و استغنا کار اهل کمال است -

فائده ششم آنکه حضرت بوقت سفر ملک عرب در بعضی مکانها و وادیها تنها
سیر میکردند و می گشتند و بر تن مبارک لباس فاخرانه بود بفضله هیچ دزدی و بد
مزاحم لباس و غیره هنس نشدند بلکه حرمت و خدمت میکردند این هم تصرفات
فائده هفتم آنکه بوقت رفتن بمکه معظمه حضرت عا از راه طیار رزقه و ملاقات
بخیرت سید حامد بن محمد قدس سره کرده بودند که در موفیق کلامی تشریف

پیداشند و نیز گام مرحبت نیز از آن راه آمده و ملاقات بحضرت مرحوم نموده اند زیرا
 مرحوم موصوف در ملاقات اول فرموده بودند که بعد مراجعت نیز باین فقیر ملاقی
 خواهد شد چون بعد اتفاق ملاقات دوم بوقوع آمده در حق حضرت عالی پیش
 همه کسان حاضران سه موند که ذات فقره رفته زگرشته آمد و در حق دیگر
 در زنان نیز فرمودند که ذات طهارت فقره شده آمد از زبان اهل الله میرانچه صا
 شود بیان واقعی باید داشت -

فائده هشتم آنکه در ملک عربستان کیمیاگران مغربی و داننده طلسمات
 اقسامها بحضرت کعلی ملاقی شده بودند بعد باتفاق ملاقات سیرت کمال
 و صورت با جمال و عقل کامل در جمیع مراتب حضرت عالی را دریافته عرض کردند
 که علم کیمیا و سمیا و غیره میدانیم باموزید زیرا که لایق داشتن علوم مذکور هستند
 حضرت پاک باطن از استماع کیفیت علوم مسطور التفات نکردند بلکه انکار نمودند
 و فرمودند که بجز تلاش معرفت و محبت خدا و رسول فقیر را خواهش بدیگر چیز
 نیست حال آنکه کیمیاگران صادق حکمت خود را بر مردمان نمایان نمیکند و
 نهایت مسک می باشند بلکه پدر و پسر خود را نمی آموزند شهرت غریزین
 اتفاق مذکور که با کیمیاگران گشته بود شاید آن حکیم مطلق براسه دوست خود

امتحان کرده باشد زیرا که نظر دوست بر دوست میباشد یا بر غیر یعنی بر لذات
 دنیا و رجوع میکند یا نه چنانچه مقتضای بوقت معراج هر دو جهان را از او
 بر آید آنکه دوست خود را طلب داشته شده است در حالت معراج حضرت
 محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم نظر بر هیچ ارادتگی دایرین نکرده بخیر دیدار
 دوست خود و یافتن او بچنانکه درین شان آیه مازناغ البصر و ما طغی و ارد است
 ان حکیم مطلق جلشانه امتحان از خلائق در چهره که میکند با دوستان صاب
 است بر آید امتحان در هم ظرف قابل باید و الا نه از مایش حق سبحانه بهر کدام
 نمیشود چنانچه مثل تابش آفتاب بر تمام کوه ها و سنگها می افتد لیکن لعل
 در سنگ کوه بدخشان پیدا میشود و در هر سنگی و کوهی لعل پیدا نمیشود و همچنین
 قانون امتحان در مردمان دنیا وی بهمین دستور است باید فهمید
 فائده پنجم آنکه حضرت قبله عارف بالله و اهل برین الله کتب
 تصوف و غیره رساله جات گاه به مطالع نمیکند بر همه ظاهر است و فتنه
 طالب مولی را ارشاد از علوم توحید و تصوف و سلوک فقیر منیر مانده
 گواید در درج بحر المعانی کشاده اند هر سخن حقایق که سیف مانید تطبیق شرع است
 یکسر موسی سخن خلاف شریعت نمی آید حال آنکه علوم ظواهر بخوانده اند

مگر چنانچه ضروری هر که بدرجه عشق و قرب میرسد او را مرتبه عرفان کامل
حاصل میشود مشنوی شریف بعیت گرچه تفسیر زبان روشن گراست
لیک عشق بے زبان روشن تر است -

فائده دهم آنکه حضرت عالی دستقی که در کنول بحالت وزگار
تشریف میباشند نزد فاضل وقت سید عمر صاحب مرحوم کتاب الجوائح
خوانده بودند بعد عروج کمال ولایت حضرت معالی فاضل مرحوم موصوف
کتاب مذکور نزد عارف بالله بنیست سلوک باطنی فقیری باز خوانده اند
و نیز داخل طریقه شده مشهور است ازین نوع فاضلان و عالمان در علم توحید
و سلوک فقیری تربیت یافته اند تعداد نمیتوان کرد -

فائده یازدهم آنکه حضرت عارف بالله را در شناخت پنج مسائل کمال
یعنی چنانچه مسأله اول وحدۃ الوجود که اصل چهار مسائل دیگر است در حقیقت
و معبود گفتن کفر است و در حقیقت دو موجود نیستن نیز کفر باید دانست
مسئله دوم معیت مسئله سوم اندراج مسئله چهارم تجمید و امثال مسئله پنجم
جبر و اختیار این چهار مسائل مسطور فرود مسئله وحدت الوجود اند در علم توحید
و تصوف دانستن پنج مسائل مذکور بقدر عرفان خود فرض آمد لیکن

در شناختن مسطور یک مرسوم بی خلاف شرح شریف نباشد اگر ازین نوع باشد
 از اعرافان باشد و الا نه اتحاد و زندق و ضالکت است معاذ الله منها سایل
 حضرت قبله بزبان قال با امثال و بلسان حال مح وصال شناختیه اند
 بلکه شناخت مسطور بر حضرت معصی و ایم الحال است بفضله کیفیات سایل
 از طفیل توجه حضرت قبله دو جهان خادمان صادق الاعتقاد را بقدر استعداد
 بر گزیده و ذایقه حاصل است الشکر لله و بحمده عزیز من استن علم توحید بر
 پنج سایل موقوت هر که بشناسد آنکس علم توحید شناخته باشد و الا نه علم توحید
 و تصوف نزد متصوفین و موحیدین و محققین دین متین محمد صلی الله علیه و سلم
 از روی حقایق و عقاید نخواهند گفت و مکرر بحادث است این هم از همه دلایل کمال
 مکمل است —

فائده دوازدهم آنکه هدایت محی الدین خان مرحوم که ریاست مکان ادنی
 و رایج و غیره میداشت و در علم و بحث و لغت شناسی و الزام دادن هم
 یکتا بود و بجانب اعزازها آرزو میداشت که بکلازست فیضیه است
 مساعدتند شود اتفاقا بمعرفت بهادر خان رئیس کرنول در خدمت خجاست
 آمد و بعد لوازم آداب نشسته و چیزهای کلام کرده من بعد بزبان عربی

عرض نمود یاریدنی این رگالگم یعنی حضرت عا فرمودند مافیہ مکانا مرحوم بود
 ازین عنوان کرات مرات پیرسید و حضرت علم بر مراتب باب اول میفرمودند بعد
 مرحوم مذکور جاسے الزام و قسم خام آورده اند که توقف نموده برین کلام
 عرض کرد یاسیدی هذا وصف و حجب الوجود ممکن الوجود را شاید بعد حضرت
 قبله عارف بالله و اهل السیاسة و جواب فرمودند و صفی که حجب الوجود لا مکان
 لازمان لا فوق لا تحت لا یکن لایسار است الا الوهیت است و صفی که ممکن الوجود
 لا مکان لازمان و غیره مذکور است فی عبودیت است و الانه در مراتب بر بود
 و عبودیت حد و نهایت لازم خواهد آمد و حدوث و نقصانها پیدا خواهند گشت
 زیرا که در این صورت بنده و قح که از حد خود بیغی از درج عبودیت خواهد گذشت
 مرتبه ربوبیت بران لازم خواهد گردید این محال است و اگر ذات و حجب
 از حد خود تجاوز خواهد کرد مرتبه عبودیت بران لازم خواهد آمد اینهم محال
 یعنی بنده هر چند که مرتبه قرب خواهد رسید حق نمیشود بیغی از درج عبودیت برود
 نمی آید و حق جلشانه اگر چه مرتبه نزول خود را خواهد رسانید بنده نمیکرد و مغایرت
 بمصداق این که صاحب گلشن راز میفرمایند بیت تعیین بود که مرتبه
 نه حق بنده شد و بنده خدا شد و حلول را اتحاد اینجا محال است که در وحدت

دومی عین ضلال است و جو دخلق و کثرت در نمودن است نه هر چه آن سینا پیر عین بود
 عارف کامل نیست که مرتبه ربوبیت و عبودیت را بے ضد و تباین بشناسد
 چنانچه حضرت شیخ محی الدین ابن علی العربی رضی الله تعالی عنه فرموده اند آن قلیت ^{بالتشریح}
 کنت یقیداً و آن قلیت بالتشبیہ کنت محدداً و آن کنت بالامرین کنت مستداً
 و کنت اماماً فی العارفین سید الشیخ اگر تشریح گوئی یعنی خدا علیحدہ و جدا ^{علیحدہ}
 پس ذات او مقید میشود و اگر تشبیہ گوئی حد کننده بود که در شرع حد لازم آید
 و اگر او را در میان تشبیہ و تفریع گوئی راه درست عارفان و کاملانست
 این راه را رونده امام و سردار است در معرفت چنین بیان فرموده جواباً
 رسانند پس شناسائی این مقامات عارفان باکمال است -

فائدہ سیزدهم آنکه در ایامی که عبدالوہاب بخان فوجدار نیلور بود ^{مست}
 جناب مبارک سوخت تمام آمد و رفت میداشت ^{مذکور} وی ماند بلکه از آرزو ^{مذکور}
 کمال خانوصوف حضرت قبلہ ہم بہ نیلور تشریف فرموده بودند درین ^{الطبع}
 روزے در مجلس خانہ کوریک شخص غائبانہ حضرت عائیت ^{یعنی} میگردد
 میگفت کہ حضرت معلی را با مردمان بنودان در عیایاے دیہات خود گفت
 و گوئی و نیادی اکثر اوقات است و مذاکرہ دین و اسلام کم میکنند کیفیت

غیبت مذکور خاد می در آن مجلس شنیده نزد جناب عظامهری و وزیر از طرف
 بخیرخواهی محض عرض کرده که اگر گفتار مذکور در مجلس با مردمان رعیت و غیره نفوذ
 مصاحبت خیر است و حرمت ظاهری را مانع درین کار است عرض بطور
 از خاد می فرمود شنیده غصه فرموده خاموش ماند و اندک بلکه ازان روز گفتار
 مذکور زیاده کردن گرفتند شاید آن باشد که در نظر گرامان از ظن غفلت
 می افتاده باشد و مراتب و اعمال کمالات دریافت نکنند و در خانه حضرت
 بجز کار عبادت حق جلشانه و کسب و اشغال فقیری و تلاوت قرآن المجید
 دلائل انجرات بدیگر کارها که ناپسندیده شریعت اندازانها مشغول
 مگر سخن دنیاوی ضروری میفرمایند این کار هم برای انجام خلق الله
 و توابعان و غیره ضرور اکثر بزرگان صاحب کمال بهین دستور اعمال دینی
 و دنیاوی میگردند و میکنند در اینصورت کارر یائے اصطلاحی نماید عقل
 و نقل بلکه کار خالص الله در جمیع امور مفهوم میشود و حال آنکه کار و بار و اعمال
 و افعال بعضی مشایخین ظاهری که ریاکارانند از مقدمه مذکور برعکس
 مینمایند که در مجلس و در بر سر دنیا داران و تو نگران کارها و اعمال
 خود را با بنزر گے و بے پروا ئے از معاملات دنیاوی مینمایند و

در خانه خلوت بر آنچه عمل میکنند در گفتن نمی آید بلکه بلباس هم از و بپوشند
معازات منها آید به تفصیل گفته خواهد شد که حضرت پاک باطن طعام چرب
و شیرین گاه نمی خورند و قوی که از راه نوازشش مبارک خود بکس عینیت
میفرمایند همراهش بعضی گاه شیرینی نادر و چیز میوه جات محبت
فرموده اند حال آنکه شیرینی و غیره چیزها که از لذات طعام اند گاهی می خورند
مشهور است در تقدمه دانانی دین را مفهوم میشود که خورنده اش را
چنان ظن شود که حضرت عالی اکثر طعام چرب و شیرین از نیکو همیشه شاید
میخوره باشند و فقر را اینقدر میخورانند پس این پوشیدگی عمل نیک
بے ریائی طریق اهل کمال است اگر کسی گوید که دوستان حق را لباس
فاخرانه چه ضرور و حضرت قبله می پوشند درین چه حکمت است جواب
همه دوستان حق لباس مذکور پوشیده اند و می پوشند چنانچه
حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه و غیره صاحب کمالات لباس پوشیده
پوشیده اند مشهور و معروف است آنکه صاحب کمالات اند لباس فاخرانه
بران معانی می پوشند که در نظر مریدین و خادمین بزرگی و مراتب پیری
خود هم زیاده بنماید و نظر همه کسان مذکور بر مراتب ظاهر بر جوارش بنا

مبادا ازین نظر فرور در ضلالت خواهند افتاد زیرا که اکثر کسان مردمانی هستند
 هستند مگر از ان قبیل اقل کسان باطن مین بلکه اهل باطن در کمال عدم هستند
 بر و انیایان ظاهر است برای نظر اکثر کسان مذکور کلام عارفانه و لباس فاخرانه
 و ارایش ظاهرانه ضرور که عقدا و ظاهر بنیایان ظاهر پرست درست باشد و
 مثال چنانچه گنبدان و روضه با پیغمبران علیهم الصلوٰۃ و السلام و اولیای الهی
 قدس الله اسرارهم بالکف و ارایش ساخته اند و میسازند شاید مراد بر آن
 که مردمان است و مریدین غیره چه خاص و عام و خام در نظریه کسان مسطور
 بحسب ظاهر کنند با و روضه فرور بازرگی و ارایش نماید ازین کار هم عقدا و را
 افزودگی است حال آنکه در مسایل شرعی گفته اند که قبر موسی را بعد خیمه ایام
 شکسته بر آن زمین گشت کاری کنند و یاد ختمایوه جات و کارند تا خلق الله
 از ان منفعت شود در این کار مذکور اهل قبر را علامت مغفرت است اینقدر منفعت
 عاصیان از بس غفیت است که ثواب قلیل هم بهر عنوان بضعیفان میرسیده باشد
 و الا نه مقدمات صاحب کمالات از کارهای ثواب مذکور بدرجاء اعلا و قرب
 رسیده است محتاج ایشان باین ثواب قلیل مذکور اصلا نباشد پس اگر کنند
 و ارایش دیگر بسیار ندان کار برای ثبوتی عقدا و میان است اگر کسی بر بیان مذکور

بر بیان مذکور اقتراض آرد چنانچه گفته اند طبعیت ظاهر خود را میارای فقیر
 تا چون بدر باطنست گردد منیر. جواب آنست غریب این کار بر احوال مبتدی
 تا کافس از بزرگ ظاهر و کثرت نشود بکار باطن راه کجا برد و منتی را هر دو کار
 برابر است یعنی کمالان دو قوه دارند یکی قوت ظاهری که بر کار باطن است
 دنیاوی مگر در دیگر قوت باطنی که بر انجام دین و طریقه اسلام بسیار و قوت
 مذکور نزد ایشان مساوی الطرفین اند یکی بر دیگر مفرحت و مانعیت ندارد
 و ناقصان بهتر را یک قوت میباشد اگر طرف کار دین بیاورد دست ایشان
 کار دنیاوی نمیشود یعنی از بهر دنیاوی ناقص عقل اند و اگر کار باطنی است
 دنیاوی اختیار کنند اعمال و کسب دین و اسلام از دست آنها بر نمیآید
 اینقاغه کلیت بالاتفاق و ناقص که بهتر است که از دست او هر دو کار که
 اصلا نمیشوند حاصل کلام آنکه حضرت معالی بفضله محیط هر دو کمالات اند یعنی
 هر دو قوت مسطوره دارند بر همه دانیان و عاقلان دین ظاهر است -
 فاعده چهارم آنکه حضرت پاک باطن کینه و بغض و دشمنی از هیچ کس
 در جمیع امور ندارند مگر الحب لله و البغض لله لیکن از نفس خود هر دو نیست
 اگر شخصی از ذات معالی نفرت داشته چیزی شنیعه گوید و قری که غیبت خود بشنود

قسم کرده خاموش میماند و میفرمایند که ازین گفتن هم زیاده تمام بلکه چنین برون
 نمیشوند اگر خادمی طرفین جناب عالی کرده با او مناظره کند از او خوش نمیشوند
 بلکه خادمان صادق را تا یک است که اگر از کسی غیبت ما خواهد شنید با او مجادله میکنند
 و مریدی خود هم اگر غیبت کند و ترک آداب شده باشد و باز پشمانی کشیده و قشکه
 بخسور آید او را هیچ گفته عفو فرمایند بالفرض و التقدير اگر در آن محل ناگاه غصه
 بزبان مبارک برآید آنکس را معتقد داشته بحسب طلب هر چیزی سخت برای تنبیه و فرمود
 در معنی این غصه نیست بلکه عین توجیه باطنی است سعادت مند را ازین کیفیت مذکور
 یقین شد که این وصف روحانی است و نه صفت انسانی و جسمانی و شیطانی
 که از شنیدن غیبت خود غصه و غضب کینه پیدا شود این هم دلیل کمال است
 بلکه بر مردان و خادمان گستاخان در بعضی امور شفاعت عامه دارند یعنی
 نظر حضرت معلى بر توابعان و غیره پرورش دارین میداشد که شاید تا آخر هم
 بهر عنوان هدایت گیرند و گمراه نشوند و در خرابه کونین نه افتند اینچنین بر دبار
 نادکال معدوم است عیاذا بالله اگر احیاناً نظر غضب بر گستاخان مذکور و قشکه
 صادر شود خرابی دارین آنها گردد درین هیچ شک نیست با کسان استخوان کرده اند
 ششوی شریف بیت نادل صاحب این نام بدر هیچ قومی را خداسوا نکرد

فائده پانزدهم آنکه حضرت معلم غیبت مردمان میکنند چنانچه در زمان
عالم میباشند یعنی بران فتن و فحور و در لسان فیض ترجمان نمی رسد
چون تاریخی غنای چنان دارند که دلایل تقدیر میداشتند این هم دلیل کمال است -

فائده شانزدهم آنکه حضرت معلم غدا چرب و شیرین و شکم نخورند
و وقت برائے خوردن مقرر میکنند و گاهی فرمایش نیست که فلان
طعام بپزند برائے خود یعنی بر لذات و عیشهای جسمانی یک سر
اصلا خواہش نیست بلکه حضرت عا از خوردن سالی قبل از بلوغیت تارک
لذات جسمانی هستند یعنی جبلی از حال طغیلت بر لذات شہوانی نیست و قتیکه
والدین حضرت قبله کونین که بحیات دنیا بودند در آن ایام طعام چرب
و شیرین بخانه می پخت زیرا که والدین حضرت معلی ولایت را بودند اکثر
ولایت را طعام چرب می خوردند معروفست حامل کلام آنکه حضرت عا
طعام مذکور که در حصه خود می آمد اکثر اوقات بغیر او و در عوض آن
نان و خورش بے چرب و شیرین طلبه شسته می خوردند دیگر آنکه جامها
و پوشاک تن مبارک خود گاهی خرید کرده نمی پوشیدند مگر در اشد وقتی که
از نزد صادقی می آید آنرا می پوشیدند اینهم دلیل کمال است -

فایده هفتم آنکه دین شریف المکان علوم دین و اسلام چه فایده
 و باطنی بفضل موجود است چنانچه در قرآن و تلاوت آن و علم عباد
 فقه و عربی و فارسی و علم تصوف و سلوک فقیری و حافظان حفظ کنند
 قرآن المجید هم موجود اند همه علوم مذکور طالب بفضل دین مکان مکرم حال
 و تعلیم خوشنویسی عربی و فارسی و انشا هم میسر است حال آنکه شهرت این مکان
 مصفا نهایت قلیل است شاید از آن باعث باشد که دل حضرت معلم علوم
 سطور را بنخواستند باشد این قاعده کلی است هر خطره محمود که بر دل صاحب
 کمال میگذرد و می آید ببطائے الهی چون میشود این هم دلیل کمال است -
 فایده هجدهم آنکه هر که صادق الاعتقاد نماز باجماعت حضرت
 پاک باطن میگذرد بفضل او را چیز طمیان و حضوری دل حاصل است
 این هم دلیل کمال است

فایده نوزدهم آنکه حضرت عائشه اکثر اوقات قریب شب
 و اقل اوقات ربع شب یعنی در زیاده شب میگذارد آنکه عبادت
 مطلق با شوق و محبت حق جلشانه میکنند طریق او شان همین است یعنی
 احوال وقت اند یعنی این کمال و کسانیکه عبادت مفید و عادت ترک میکنند

این وقت اند چنانچه ثبوتی شریف درین باب فرموده اند **بسیار**
 باشد این وقت صوفی اے رفیق به نیست فردا گفتن شد طریقی +
 صوفی این طالع باشد در مثال اگر چه هر دو فارغ اند از ماه و سال این هم
 دلیل کمال است -

فایده بیستم آنکه وقتی که طالب مولی و ظرف قابل یعنی
 نرم و ملایم دل توجه جناب عالم را آرد و کند بفضل از توجه موصوف
 در یک ساعت بلکه در یک آن بر آن طالب مذکور حالت شوق و ولوله پیدا
 قلب و بے کوشش او جاری بزرگتر میشود ازین جناب عالم بسیار کن
 صادق را حالت شوق جریانی بیاد الله شده است اینهم دلیل کمال است
فایده بیست و یکم آنکه حضرت قبله را بر روز جمعه و یا بر روز دیگر ختمها
 که میخواهند با ختم وقت فاتحه احوال استغراق بر چهره منور نمایند همه انایان می
 ظاهراً شاید حضوری ارواح بزرگان و دان زمان شده باشد درین سحر
 نیست و کیفیت مسطوره بفضل وقت ختم است اینهم دلیل کمال است
فایده بیست و دوم آنکه اگر شخصی بجناب عالم عرض کند که
 اراده بیعت ازیدتها بجائے دیگر دارم الحال با اتفاق حسد و حسد

جناب عالی آمده ام و امید دارم از فضل کردگار تربیت با علم فقیری شده ام
بر عرض مهور حضرت معالی طالب مسطور را بغیر از بیعت که مقدم است آنرا
معطل داشته تربیت در امور باطنی یعنی سلوک فقیری که ذکر و شغال و
تصوف باشد میکنند انجمن اخلاق نادر است شاید نیست و خیر خواهی
حضرت معالی بران باشد اگر شخصی مذکور را از کار تربیت محروم گذارند
و زندگی او ازین عالم تمام شده باشد در اینصورت شخص مسطور از هر دو کار
مذکور محروم میشود و نزد صاحب کمال این کار نادانی و راه زنی صحیح مینماید کسی عاقل نگوید
که این کار راه غائی و بایزیدی است باید فهمید هر که صاحب باطن اند نزد او شان کار
بیعت و کار تربیت تقدیم و تاخیر نیست بلکه هر دو کار مساوی الطرفین است زیرا که
ایشان حمد و نزدگی ربانی نمیدارند محض خلاص خالص الله است اینهم دلیل نزدیکی
و کمال است حال آنکه نزد جملة شاخین طوایف کار بیعت مقدم است بر کار تربیت
فایده بیست و سوم آنکه حضرت معالی هیچ گاه به کسی اولیاء الله و نبر
رادر مراتب و درجات او شان کم و بیش نمیفرمایند مگر بعضی وقت در مذکره مفهوم
میشود که همه رادر دستان حق دانند اگر چه در صدق و عقیده و کشف خود مرتبه
میرود ولی الله معلوم باشد لیکن درین باب از زبان مبارک چیزی کم و بیش نمیفرمایند

پنجم دین کمال و طریق اخلاص با جمیع اهل شد است -

فایده بست و چهار هم آنکه از ابتدا کمال حضرت معلوم که ظاهر باشد
 تا به الان احوالات و مراتبات چه دینی و دنیادی و جمیع چیز عطا حق سبحانه و تعالی
 روز به بست بکمال هیچ کاری و مقدمات مذکور تفاوت و تجاوز نمیشود چنانچه سابق
 ایام در زندیال جمعیت مسطور نهایت قلیل مینمود بعد در گهریه اران زیاده است
 بقتل دین شرف المکان جمعیت مذکور از حد بیرون مینماید بر همه ظاهر است تا به
 قضا و یکدم نیستند بلکه بر بسیار کسان چه تو نگران و غریبا قرض سرکار عالی باقی
 میباشد و در خانه خود چیزی مایه دنیاوی هم نمیدارند و قلیکه کار ضروری می
 بقتل مرقدری که میخواهند هم نقد موجود و مهیا است این را دست غیبی
 گویند و نه ظن کنند که دست غیب جنیان و شیاطین و موکلات است و میر
 دست غیب جنیان و غیره ترک حیوانی چنانچه گوشت و غیره چیزها ضرور است
 و ترکیات نفس خاص هم ضرور یعنی ترک لذات جسمانی و نفسانی و شهوانی خواه
 شرع باشد و یا غیر شرع هر دو لذات مذکور را ترک باید کرد و الا نه رجعت فی القبر
 خواهد گردید درین هیچ شک نیست همه میدانند و نه ظن این توان کرد که حضرت
 حکم میآید و سیمیا و غیره میدانند و بکار برند این خیال هم محض خطایست زیرا که

عالمیان این علم را سرانجام آلات آن ضرور و در نیجا اثر آن پیدائنی بالفرض و التبعیه
اگر علم مذکور را اعتبار نمی بود ملک مغرب که ملو ازین علوم است بایستی حکام
انجا بر سلاطین روم و غیره بقلع غالب بودی حال آنکه مغربیان محکوم سلطان
روم اند آنکه از علم گمیا و سمیا و غیره جمیست ظاهری و باطنی صلانی شود بلکه در جمیست
مذکور علوم مسطور تفرقه می اندازند بر همه دانایان ظاهرست حاصل کلام آنکه بزرگی
و نیکنامی حضرت عالی از هندوستان تا عبرستان و غیره من جانب الله
است و از علوم مسطور نیست ظهور این احوال دلیل کمال است -

فایده جمیست و نیم آنکه وقت که ماه رمضان المبارک می آید
حضرت پاک باطن خرمی تمام میکنند برای افطار صائمین چنانچه دال
و فرنی و میوه جات وقت غروب بحضور مردمان صغار و کبار بر یک طور
می نهند و افطار میکنند بعد نماز مغرب شسته همه کس از آتش خورائیده بجل نشسته
میفرمایند بعده قریب نیم شب برای نماز عشا و تراویح مسجد تشریف می آرند
و نماز باجماعت کثیر با ختم قرآن میگذارند بعد نماز مذکور در مسجد شسته و راب
حداد شنیده و قهوه همه مجلس انوشانیده بجل تشریف فرموده در آنوقت طعام
میفرمایند همه کسان مذکور طعام سحر خورده بعضی میخوانند و بعضی کسان

تا وقت فجر بیدار مانده و نماز فجر و اشراق کرده بخسپند و حضرت قبله را بیدار می تمام
 میباشد بعضی گاه بعد از آنکه تناول قبل از نماز تراویح چیز استرح است
 میفرمایند گویا انهم تصور عبادت است خواب ندانند بعضی دل دوستان حق
 دایم بحال در یاد و معرفت حق ذوالجلال سیدار میباشد یعنی بغفلت راه نبرد
 اگر چه خواب باشد چشمها، کلام از خواب است چنانچه در نیاب حدیث صلی الله
 علیه و سلم وارد است تَنَامُ تَنَامٌ يَغْنَمُ وَلَا يَنَامُ قَلْبُهُ آنانکه تعبیت رسول جمیع
 مراتب میکنند مرتبه نوم مذکور و مراتب دیگر بر او شان حاصل اند مگر بعد نماز اشراق
 حضرت قبله چیز خواب میکنند برین نهج تمام ماه مبارک بر احوال حضرت
 گویا خوشی هزاران عیدهای یافته میشود اینچنین قانون در اکثر جای یافته شنیده
 نشود مگر در مکه معظمه که معروفست پس معتقد صادق را لازم که از معاینه چنین احوال
 نایره آتش شوق و وجدان بالا گیرد و جاده مستقیم راه اعتقاد بپذیرد و در ماه ربیع^{الاول}
 از غده ناد و از دهم طعام همیشه می پزاند و خوشی تمام مجلس را میخورد و خانه بخا
 میفریاند و روز یازدهم ربیع الآخر همین عنوان بر اے خوراندن طعام حرام تمام
 میکنند و همین دستور روز فاتحه و عرس همه بزرگان طعام تمام مردمان مجلس را
 خوراند و بخانهای هر کدام بحضور خود فرستاده بعد و پیر شب خود تناول میخورند

یعنی طعام مولی که به هر یک شیرین مقرر است این هم طریقه محمدی است مایه اوده و سلام
فایده بست و ششم آنکه حضرت علی در ایامی که طالبان مولی را ارشاد از
علوم فقیری میفرمایند و تقی معین قرار یافته میشود اگر طالبان موصوف نماز فجر
و اشراق گذاشته برای سبق ارشاد مذکور طرف حجره و خانقاه جناب عالی آمده
می نشینند باتفاق بعضی گاه سبق زود میسر میشود و بعضی وقت در وقت
و بعضی گاه در عرصه وقت مسطور سبق میسر نشده است طالبان مذکور در
مکان خود رفته بعد نماز ظهر باز آمده منظر سبق می نشینند باتفاق سبق حبله میشود
یا قبل نزدیک عصر همین قانون طالبان موصوف همیشه در انتظار سبق
میباشند حاصل کلام آنکه شاید مراد حضرت عارف با تقدیر آن باشد که طالبان
مذکور در کار طلب مولی دایم الحال مشغول و مستغرق انجام مذکور باشند
یعنی بجز کار مزبور دیگر خیالات غیر تصور در دل بسته نشود این قانون هم برای
تربیت بکار فقیر باشد که طالبان حق را خاطر منتشر بکار بار غافلانه نکرد
سعادتمند و انار اینهم گاهی و ارشاد باطنی مینماید درین هیچ شک نیست
فایده بست و هفتم آنکه حضرت عالی اگر احیاناً بمحل شادی کسی جا
تشریف برده اند در آن مجلس یکفرش یک طعام و یک طرف پیش همه انجمن

مساوی الدوران بوده است نزد خود از ان قسم نهاده سرسوی تفاوت
 و تجاوزند داشته اند اینهم از جمله دلیل کمال و طریقه محمدی است علیه السلام
 چنانچه بعضی مشایخ زمانه که ریاکارانند در مجلس حرمت خود از همه مردمان
 زیاده میجویند و تکلیف بکار برند طریقه جناب حضرت ایشان نه چنانست
 فایده بست هشتم آنکه حضرت سعد و مجلس دگانه فروش کرده تکیه کرده
 و بیکدان نهاده نمی نشینند و خادمان را بحضور خود ستادون نمیدهند
 و در نشستن یکطرف آنها میفرمایند اینهم طریقه محمدیست علیه السلام
 فایده بست و نهم آنکه کسانی که خادمان صادق و لا اعتقاد زیر سایه عاتق
 جناب عالی سکونت ورزیده اند آنها را بفضله تفرقه دل پریشانی کل
 اصلا نیست اگر چه بظواهر تکلیفات و حوادث دنیاوی برایشان باشد
 باعث آنکه دل حضرت عالی معرفت و محبت الهی معمور و آباد است و نیز توجه باطنی بربان
 میباشد اینهم دلیل از تصرفات است -

فایده سی ام آنکه درین مکان مکرّم خدا مای که جناب عالی میباشد بسیار
 کسان انحصار و در بعضی کسان بغض هم هست و انبیا را مفهوم میشود بعضی
 از نفرت دلی در بعضی وقت چیز می نمایند بفضله اینهم نیز و در دفع میشود

لیکن عمل عداوت در کسی اصلاً یافتہ نشود یعنی دشمنی ظاہرے چنانچہ اندر جان مال
و آبروی کسی را رسانیدن باشد چنین ظلماً بفضله در این مکان لطیف نیستند اینهم
از تصرفت عالی است یعنی ہر جا کہ نور باشد لازمہ آن ظلمات نزدیک تر باشد
جائیکہ گل و گنج باشد خار و مار لازمہ آن قریب باشد غریب من جائے تعجب است کہ نزد
صاحب کمال در مردمان نفرتے و کد و تے در بعضے خاد میں چیزی باشد
مقدمات چہ از کفر و اسلام و چہ از معصیت و صواب از آنست کہ اسماء حق تعالی
لطیف و قہرے اند ہر چہ صادر میشود از اسماء معظمہ مسطور است یعنی از ذوالجلال
والاکرام است

فایده سی و یکم آنکہ امر او دنیا داران و ستے کہ بخیاب عالی عواض مینویسند
در جواب آن سخن حق و نصیحت امور دینی یعنی عمل صالح در عنایتنا مجات
مینویسند اصلاً سخن ریائے و خوش آمد و نہ باشد نزد حضرت عالی
بہتر تا بہتر برابر اند اینهم دلیل کمال است۔

فایده سی و دوم آنکہ حضرت معلی از ابتداء تا الے الان بالملوک
و امراء و نوکران هیچ چیز طمع نمیدارند مشہور و معروف است چنانچہ سابقاً
ایام قبل از بیست سال حضرت قبلہ و قہر کہ در کثر یہ تشریف میداشتند

در آن ایام پادشاه احمد شاه مرحوم و وزرا و امارا و بجناب عالی غرضت
 از دینی فرستاده بودند که حضرت ایشان تشریف شریف بهند وستان از
 فرایند مراد آنکه قدم مبارک را به کسان انجاده سعادت مند دارین شوند حضرت
 سید عبدالقادر قدس سره که خلیفه حضرت سید اشرف قدس سره الغریز شاه جهان
 تشریف داشتند پادشاه و امارا و جلک کسان اعتبار انجا خدمت حضرت موصوف
 رسوخیت تمام داشتند جناب ایشان هم خط از طرف خود باشتیاق کمال فرستاده
 که درد و فراق و مهاجرت از حد و عد چنان تجاوز کرده است که در تحریر و تقریر
 نیاید اگر دایه در وقت شیر خوارگی زهر داده می میرانید این قدر در دند کور نمیشد
 ضیعی پیری هم تا آخر رسیده تاب و طاقتی سفر نمانده مراد آنکه بهر عنوان تشریف
 بآن طرف بیارنده دیگر آنکه از دینی تا بانی ملک مراد که در راه جابجا بودند غنائی تا
 بنام هر کدام از پادشاه مصلوح رسد گشته بودند یعنی سر چه بدرقه ضروری بالکی ورت
 و بهل و خج و مردمان و غیره که در کار باشند گذرانیده حضرت عالی را به دینی رسانند
 و قتی که عرضی دارند کور خدمت جناب عا رسیدند در جواب فرمودند و نوشتند باید
 بر کار شریعت بیضا خود را ثابت داشته هر عمل خواه دینی باشد یا دنیای موانع
 اسلام محمد علیه الصلوٰة والسلام میکرده باشند درین ضمن گویا همه بزرگان و فقرا

را زیارت کرده اند و بود دارین دینا سوست و فقیر را از پادشاه مجازی
 چه کار حق تعالی از فضل خود همه چیز مهیا کرده است محتاجی بچیز نیست این
 عبارت مسطور نوشته فرستاده غم سفر مذکور نگزده اند حال آنکه سفر فرمود حضرت
 اگر چنان اختیار میکردند و نزد پادشاه میرفتند اقل مرتبه بود که بادشاه و امرا
 و توکلان اینجام و بیش سه چهار لک و پیه نذر میکردند و جاگیر هم برای خرج فقرا اگر چه
 جاگیر دوازده لک و پیه میدادند عقلاً دین هیچ شک نیست کیفیت مذکور حضرت
 کما حق دانسته در خیال پاک طمع اسباب مزبور را بر ابرخس نشمرند و استغنا تمام
 اینهم دلیل کمال است -

فایده سی و سوم آنکه بوقت عبدالمحمد خان مرحوم و عبدالحمید خان
 مغفور و غیره که رؤسای کربیه بودند حضرت عالی در آنجا تشریف میداشتند
 از هر دو خان مرحوم موصوف طمع چیزی دنیاوی اصلاً نبود و قریب که گاه گاه برا
 ملازمت فیض موهبت می آمدند از انکار دنیا او شانرا منع میفرمودند که نیایند
 حال آنکه هر دو خان موصوف بخواب عالی عقداً باطنی و آداب ظاهری
 تمام میداشتند و نیز عبدالمجید خان شهید از روی کمال میداشت که در سر
 خود جاسه پسند کرده تشریف سکونت از زانی فرمایند که خدمت جلال

در چهار حضرت ایشان بوجا حسن بجا آورده سعادت مند کونین شود قبول نکردند
 فایده سی و چهارم آنکه پیش از هشت سال بسات جنگ در نیلکوت بود
 و براسے ملازمت حضرت محلی نیز آمده بهرام و ارام را او و الفقار جنگ بود
 در آن ایام مسجد این اثرن مکان از چهر بود امیر سطور از ایدیه بجناب عالی عرض
 کنانید که براسے ساختن مسجد و باولی و چوتره و حوض و خانقاه و چهار دیواری
 و غیره که هر چه لوازمات مسجد باشد یعنی جمله کار مذکور از خشت و سنگ گچ بنجه میشود
 برآورده خرج مزبور تمام و کمال تنقیح نموده فرمایند که مبلغ نذر الله بنیت ساختن
 مسجد بجناب عالی گذرانیده شود اگر پذیرائے خواهد شد سعادت داین این غلام
 مبلغ انجام مذکور البته کم و بیش و هزارهون میشد حضرت قبله در جواب فرمودند
 اگر حق تعالی خواسته است بفضله مسجد تیار خواهد شد لیکن از زر دنیا و داران ^{نمیسانیم}
 فایده سی و پنجم آنکه قبل از چهار سال بعرفت شاه صبنقه الله عرف
 با و صاحب که خلیفان جناب اند نزد سراج الدوله موضع اسکیل که تعلقه ^{نیلکوت}
 است بقیمت طلب فرموده بودند برین مقدمه امیر مذکور بعرفت خلیفه ^{موجود}
 از مکان ترجایلی نیز عرض کنانید که موضع مزبور را چه قدر باط است بلکه ^{چهار}
 موضع با ازان بهتر نذر الله بنام حضرت خواجه بزرگ خواجه بیاد الحق والدین

نقیض قدس سره موجود است مید که در جناب عالی پذیرای شود حضرت قبله قبول نکند
 قاید سی و ششم آنکه منور خان ناظم کرنول از مدت ها آرزو میدارد
 که در ملک خود حضرت معلی تشریف دارند و طرف کرنول شرف ورد
 فرمایند بلکه بسیار کسان اینجا آرزو میدارند که حضرت عالی تشریف بکرنول
 فرمایند تا مستفیض دولت سعیت شوند ازین عنوان بسا کسان توکلران
 و امر از رسوخیت و عقاید سخاوتند که در ملک جای خود حضرت معلی تشریف
 سکونت رزانی فرمایند که دیهات و یومیه جات انعامات بنام فقرا
 و خدما و جناب عالی نذر کنند و خدمت و جمیع باب و جان بجا آرند
 اینهمه مقدمات خدمات مذکور را گذرانسته در ملک دیگر قدری زمین
 جنگل و بنجر خرید کرده شرف سکونت درین ضلع فرموده اند بموجب اراده
 آبی و بحسب ظاهر باعث آنکه قلعه دارا و لیر سید عبدالقادر خان را بزبان
 فرزند خود فرموده اند زیرا که والد سید موصوف در یک ایام سخت مریض
 شده بود در آن حالت مرض فرزندان خود را بجناب عالی سپرده گفت
 که اینها غلامان جناب حضرت معلی هستند برایشان دستگیری داشته
 پرورشش و این میفرموده باشند از آن لغایت تا الان توجها

حضرت قبلہ و جهان بر خان موصوف و جمیع امور میدا شد معروف است
و بعد سپردن مذکور مرض والد مرحوم موصوف دفع بهم شده بود و سید موصوف
بجمیع مراتب از خود سالے مرد صالح و زاہد و عابد سخی و سعادتمند است
و در امر جناب عالی صادق الاعتقاد و مامور و موذب تمام است شاید
از ان سبب ہم درین شرف المکان سکونت قرار یافته باشد و نیز سید موصوف
بجناب عالی در ان هنگام آزدی کمال میکرد که موضع اناسمند را برای خرج فقرا
نذر الله است قبول فرمایند کہ مبلغ سالیانہ موضع مذکور در ان ایام کم و بیش
سہ صد ہون بود احوال کم و بیش مہبت صد ہون شدہ است حضرت قبلہ
نیز از ان مذکور قبول نفرمودند مگر زمین خریدے مسطور۔

فایده سی و ہفتم آنکہ عبد المجید خان قبل از سہ سال برای بیعت خود بخواب
از گنجیکوٹہ عرض کنانید کہ اگر امر شود خود را با پنجاب فیضاب رسانیدہ بہرہ یاب
دائیں شود درین امور حضرت قبلہ و جهان فرمودند کہ خلیفہ این پنجاب در انجا

وست اورا ہمین دست مادیستہ بیعت خلیفہ موصوف شود از عبارت
مسطور غایتناہا رخصتانہ نویسانیدہ بہرہ و پیر و مرید مذکور فرستادند حال آنکہ
انگراں موصوف باین مکان کرم آمدہ فیضاب و لت بیعت جناب عالی

میشد خدمت حضرت معلى و فقراء دیگر کماحقه بجای آورد عقیلا حضرت علی
 اینکار را دیده و دانسته در خیال پاک بر آن خسران شده اند - برین
 فایده سی و هشتم آنکه قبل از دو سال نظام علیخان از طرف اسکات
 ملک گذشته به حیدرآباد میرفت همراه نامبرده فوج مرسته مقبور هر دو گشته
 این ضلع را پایمال کرده اند در آنوقت تمام رعایا و غیره عالم اطراف دیهات
 براسه امان مال و جان خود درین شرف المکان زیر سایه عاطفت حضرت
 قبله دوجان پناه گرفته اند همراه رعایا مذکور گله ها و چهارپایان که در آن
 مواشی کم و بیش بمیت هزار بودند بعد رفع شدن هنگامه مزبور چند کسان اینجا
 بجناب عالی عرض نمودند که از یک سرگا و چهارانه و سر بز یک آنه سر اسب
 مقرر کرده اند رعایا میسطورا اگر خواهند گرفت کم و بیش پنج هزار روپیة میشود
 در اینصورت از مبلغ مذکور شهرنپاه و قلعه تیار خواهد شد آئینده خلق را نپاه
 مستقیم میشود اغلب است که همه رعایا این قدر مبلغ مذکور بکالیف و جو
 تمام خواهند داد این مبلغ که گرفته خواهند شد به نیت امان خلق اسد است و نه برای
 خرج سرکار جناب عالی ازین قانون متبیران اینجا عرض نموده اند کیفیت مسطور
 را حضرت مغراند شنیده در جواب فرمودند احوال از فضال و احوال امان

ان شد بہت و آئندہ ہم رحمت و کرم او شامل حال ہمایا نست درین کار ما
 خلق را ایذا رسانیدن طریقہ فقیریت عرض فرمود پذیرائی نشد خیر من اینقدر
 استغنا و بے پروائی از خلاق در انکس میباشد کہ بالکل تارک دنیا و صر
 طالب مولود گردد و اورا احتیعالے ہمہ چیز ہیا میسازد چنانچہ دشمنوی صریح
 فرمودہ اند طیت کان شد بودہ و رمضان بد تا کہ کان شد لہ آمد خرابہ

من لہ مولیٰ فذلک کل -

فایده سی و نهم^{۳۹} آنکہ محاصل دنیاوی باین مکان مکرم اردیہا
 سرکار عالی کہ میرسد مقدار خرج مکان موصوف اصلا نسخے نماید بر ہمہ دانایان اینجا
 ظاہرست انہم محاصل مذکور بعضے سال کم و بیش میشود و خرج سالیانہ این شرف
 المکان کم و زیادہ ہفت ہزار روپیہ است سوائے خرج مسطورہ چہار ساختن مسجد
 و باولی با و شہر شاہ و قلعه و تالابہا و دیہات سرکار عالی و درینو لا شادی کہ خدا
 غلام نقشبند کہ فرزند لطیف حضرت معالی است خرج است بلکہ کیفیت شادی مذکور
 عبد الحکیم خان شیندہ مردمان از سد ہوٹ باینجا فرستادہ بود باین معنی کہ شادی
 بکلام تاریخ شروع میشود نوشتہ بفریند تا از نزد خود پوشاک شادیانہ پیش فرستد
 و نذرانہ محمول بجناب عالی فرستادہ شود درین مور حضرت قبلہ از کیفیت مذکور

مطلع شده مردمان مزبور را فرمودند که از مدد و معاونت دنیا واران شادی
 مذکور نکنیم بلکه از اینجا نسبت خلعت شادی مذکور بخانوصوف خواهیم فرستاد بعد از
 شادی موجب مر سابق تشریف مذکور ازین جناب عالی مرسل است و دیگر کسان
 و تگاران را همین عنوان مذکور منع فرموده اند بر همه ظاهر است و در نیت قدما
 مسطور نویسنده سرکار عالی متفکر و متحیر است که حساب مخارج مفهوم میشود و دخل
 باینقدر از جاسی نماید با وجود خرج مزبور حساب در برابر که از بیت مال
 است گاهی که حقه نمی شنوند و دریافت نمیکنند و همیشه میفرمایند که از شنیدن حساب بیت
 برهم میشود و حال آنکه قانون بسیار کسان برست که بغیر از شنیدن حساب طعام
 و آب خواب خوش نمی آید بلکه بکفایت توقف نمیکنند گویا جان کنده فی است
 وقتی که خبر نقصان از دیهات سرکار عالی بسج شریف میرسد در آن زمان طالب
 خاطر دهن ابرو نمیشوند بلکه و انایان را بر چهره مبارک تازگی و روشنی مینمایند با وجود
 این کمالات که در جمیع مراتب است اگر حضرت عالی خواهند که تمام فقر و غما و غیره
 را طعام چرب شیرین بخوراند بعطای تحقیق میتوانند خورند و این چه حکمت است
 که طعام قلیل و خشک انهم گاهی دو وقت و گاهی یک وقت بهم میرسد باید فهمید
 از چشم عرفان باید دید غریزین از ظن اغلب بلکه یقین دانسته شد که طعام مذکور

برای عبادت معبود حقیقی جاشانه و اشغال و کسب فقیر را کافی و شافی است
 در طعام زبور نه لاغر و نه فربهی است که هر دو مذکور نقصان و هلاک کننده اند
 مابین هر دو حکمت است یعنی تندرستی باشد که همه احوال صاحب کمال فضل و اولی
 ازان باعث براسه طالبان مولی و زاهدان و عابدان باطن را این طعام
 پاک که نفس کش و زنده کننده و لذایقه بخش کاسب باطن است قرار یافته
 اینهم دلیل صاحب کمالات است هر که طالب صادق و کاسب کامل و کامل
 باطن است برین قناعت کرده بهر و یاب کار فقیر می شود و الا نه این مکان
 طاهر تر پروران و عیاشان جسمانی نیست که تن را فربه کرده و روح را لاغر
 کار معصیت برند و در نیاب بعضی غافدان و غامیان میگویند که طعام حیر
 و شیرین و پر شکم دنیا داران و تو لگران را میخورانند و فقر طعام خشک و بی ذی
 میخورند غریبن از گوش عرفان بپیشیند این کار با صواب از تافهمی خود کاری
 بی انصاف و خوش آمد دنیا داران و انداز فقر تصور میکنند و نمیفهمند حکمت
 است تا در باید فهمید یعنی هر چه که طعام در انیمکان مکرم بفقرا مقرر است برای
 کسب و اشغال و یا ضمت فقیر را کافی است اگر برین قناعت کرده زیر سایه
 عاطفت بخوشی تمام سکونت و زنده بفضله از توجهات جناب عالی بهره یاب

مراد فقیری شوند و هر چه طعام که بنیاداران فرستاده شود در اندک یام هست آنها را
 خدمت عالی باشند و مدتها می شود و مطالب و غرض دنیا داران از اینجا علی
 با کار فقیری نیست که او سازا کار نفس کشی فرماید بلکه مراد آنها از توجه عالی دنیا
 طلبی است دیگر آنکه بعضی میگویند سوائے طالبان مولی که مفلسان و غریبا که نمی
 او سازا هم طعام بابت فقر میسر درین چه معنی است جواب آنست که طعام کو
 با غنمه و صحت بدنی غریبا باشد تو نگران را مخالف بلکه زهر است دیده و دانسته
 رسانیدن اید انجلق الله چه مناسب کار صاحبان نیست بالفرض التقدير اگر
 دنیا داران زیر سایه عاطفت برآید متفاضة فقیر آید سکونت و زریه
 طعام چرب و شیرین همیشه بخورند آنها را تلذذی جسم و خوشی نفس تازه بوجه
 احسن یعنی زیاده نخواهد شد مگر خوشی اندک زیرا که از طعام معمولی یعنی از تنها
 میخورند از آن خرمی افزود نمیشود چنانچه مفلسی را همیانی زر و قتیکه میسر آید خوشی
 و خرمی از حد افزون خواهد کرد و تو نگران از این چنین نیست که طبیعت آنها را
 استعمال زر و سیم و لذات جسمانی از مدتها پرورش یافته است خوشی را
 موافق مفلسان گنجد می شود و انایان این نکته را می فهمند طعام مذکور قسمی که
 باشد به غریبا و مفلسان میسر نمی آید بلکه در آرزوی او باشند در این صورت

و اینکه طعام ضروری یعنی چرب و شیرین و غلبه زنده البته و بهی جسم و قوت نفس شیرین
 پیدا گشته کار معصیت بر ندعه لایعنه غبار اطعام چرب شیرین در مقدمه
 کار فقیری منفعت نخواهد داد مگر ضررے معروفست بلکه و جمله کارهای
 معمول خوشحالی بوجه احسن نیگردد مگر در افزودگی اگر کسی در خوردن طعام نکند
 که بابت فقرست برین فقیر اعتراض آزند که طعام بابت مقلسان مذکور
 اکثر خود نمیخوردند و در باب دیگران بیان نفس کشی میگویند درین چه منفعت
 جواب آنست که فقیر را عمر قریب به پنجاه سال رسیده و از ابتدا هم جسده
 نیست ظاهراست و دیگر بعضی امور تکلیفات هم ضعیفی وارد است خوردن
 طعام بهترست که مخالفت صحت بدنی دارند احترام آن برائے محافظت
 بدن ضروری یعنی صحت بدنی منشاء جمله عبادات ظاهری است یعنی
 مبتدیان چنانچه در حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم آمده علم الابدان علم الایمان
 معروف است دیگر آنکه طعام بآلذات نزد دنیا داران که مشهور است
 آن بغیرا کجا میسر آید باید دانست و دیگر هر چه که میسر است چنانچه خشک و دل
 و بنری با سغ یا خشک و یا گوشت و بیضه یا کباب از اندک مصلح انهم گاه
 گاه با جود است و دودغ آن نیز گاه گاه اتفاق است باعث آنکه سردی زیاده

میکنند در صورت طعام مذکور تا زگی جسم و خوشی نفس با مراد کجا حاصل آید
 بایه فمید برین بیان نفس کشی مسطور و خپا نچه نقل است که در وقت حضرت
 غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه طعام چرب و شیرین و بسیاری پزانیده نمود
 مردمان غریبا و فقرا را میخورانیدند از شهر بیرون در یک قریه پیرنی بود که
 طعام مذکور در یاقه فرزند خود را همراه گرفته بفرستاد شریف مدبجانب حضرت
 غوث الصمدانی رضی الله تعالی عنه عرض کرد که از فاقه کشی لاچار گشته باین
 جناب فیضنا خج درار ساینده ام چنان توجه شود که فرزند مذکور زیر سایه
 عاطفت پرورش یابد که از تصدیقات مرا خلاصی خواهد شد عرض آن
 پذیرای شد فرزند را بجانب محلی سپرده زن مذکور بیکان خود رفته است
 بعده حضرت قطب الاقطاب رضی الله تعالی عنه فرزند مذکور را تارک
 از لذات جسمانی و شهوانی و نفسانی کنایده و مشغل فقری هم فرموده
 در یک حجره خلوت گزین کرده اند شخص موصوف از ریاضت شاقه
 مشغل فقری گرون گرفت آخر الامر نهایت لاغری بن شده بود بعد چند روز
 والده او آمده احوال فرزند خود را دید که ضعیف و لاغر جسم شده است
 افسوس کرد زن فرور بجانب محلی رفته عرض کرد یا حضرت فرزند را

براس پرورشش و تدرستی حواله جناب فیضاب نموده رزقه بودم عوض
 تدرستی لاغری کمال و پیاده و همه کسان طعام چرب شیرین خورده
 تازه و فربه و فرزندان در فقر و فاقه این چه معنی و سبب انصافی است
 در وقت سوال و جواب حضرت محبوب سبحانی همه کسان وقت طعام بخورند
 بعد از پیرزن را فرمودند که طعام مزبور سالک باطن را حق که سلوک تمام شود
 خوردن طعام چرب حکمت نیست در آنوقت معه طعام خورش دراج بخورد
 دراج بر اینرا حکم کردند که زنده شود و بحکم عالی دراج زنده گشته پیرزن
 گرفت و نیز حکم کردند که خورش گرد شده است بعد از زن مزبور را فرمودند
 و قتی که این کمال پیدا خواهد شد خوردن طعام چرب شیرین سالک منتهی را یعنی
 اهل باطن را جایز باشد درین معنی اگر کسی گوید اکنون آنقدر نفس کشان و
 صاحب کمالات موافق بیان مسطور چنان میشوند و گویا اندننی نمایند چه با
 جواب آنکه عزیز من زمانه آخر الزمان بنهایت آخر رسیده و معصیت
 و غفلات در هر امور افزوده گشته معروف است و سلوک فقیری را که کار و عمارت
 باطن است صفات مذموم مسطور سائر و غالباً مذموم صفات محموده مستور و مغفل
 گشتند و در صورت سلوک مذکور از دست بهر کدام درین وقت بوجه حسن کجا

میشود بجزند و معاونت و الجلال بالفرض والتقدير اگر نادر کالعدم مساوی کند که
که بدست کسی برترتبه کمال انصرام خواهد شد مرتبه موصوف و نظر غافلان عاصیان
کجا بنماید این راز را نمایان می فهمند -

فایده چهل و پنجم از پنج بیان خرق عادت است آنکه خرق عادت

از ذات متبر که گاه گاه صادر میشوند طالبان دانا و عاقلان دین و انصاف می شود
میز که صاحب کل اهل ملین خرق عادت خود را بسیار پوشیده میدارند و این کجاست بخت بکشته نبوت

بر انبیا علیهم الصلوٰۃ و السلام فرض بوده است که مراتب خود را ظاهر نکند و شهادت
ولایت بر او لیاقت الله عز و جل فرض نیست که مراتب خود را ظاهر نمایند از آن
سبب معجزه لازمه نبوت آمد پس اشتهار نبوت فرض شد و کرامت لازمه
ولایت نیست از آن جهت اشتهار ولایت فرض نشد -

فایده چهل و یکم آنکه خرق عادت حضرت عالی را تعدا نمیتوان کرد
مگر از آن جمله چند در بیان که می آید خرق اول آنکه قبل از بلوغیت و رایام
خردی همه کودکان حضرت معطر را بر یک جاسه بلند یعنی چو تره خشک
ساخته انجا نشانده بجنور مودب ایستاده تسلیمات و کور نشات میکردند
و میگفتند که این ولی الله پیر و مرشد مایانست همه کسان با اعتقاد و آداب

بجای آنکه دولت دنیاوی نبود که از آن اعتبار مردمان خور و کلان مطیع باشند
 مگر از فضل نور حق در باطن حضرت عالی مطیع شده باشد که این بمن از خوردی پیدا شده است
 چنانچه نور حضرت نبی صلی الله علیه و سلم در پیشانی عبدالله حق سبحانه داشته بود
 و قری که عبدالله در تبخانه می آمد همه بستان نور مذکور را سجد میکردند ششوی شریف
بلیت نور حق ظاهر شود اندر ولی نیک بمن باشی اگر اهل دلی به غیر
 هر جا که نور حق بحسب ظاهر مطیع میگردد چه مردم و غیره عالم مطیع او باشند لیکن آن
 ولی و قتی که بموجب امر الهی اگر میخواهد که چند مرتب ولایت خود درین عالم نمایان
 شوند در آنوقت خرق عادات ظاهر نمایند و الا نه بسیار اهل ولایت در حیات
 دنیا مراتب خود را ظاهر نکرده اند بلکه بعد از ممات هم درجه ولایت او شان
 درین جهان بر عالم ظاهر نشده است آنکسانیکه ولایت خاصه نمیدارند یعنی در
 غافل را احوالات صاحب کمالات مفهوم نمیشوند ولی الله بر سه اقسام اندکی
 قسم آنکه درجه ولایت او نزد حق سبحانه مسلم باشد و خود هم میداند و مردمان نیز مرتبه
 او از ولایت و خرق عادت مشهور و معروف باشد قسم دوم آنکه درجه ولایت
 او نزدیک حق سبحانه مسلم باشد و خود هم می شناسد لیکن در مردمان مراتب ولایت
 و مشهور نباشد **قسم سوم** آنکه درجه ولایت او نزد حق سبحانه مسلم باشد اما خود

نمی فهمید و در مردمان هم مشهور نباشد عزیز من بعضی او بسیار اشد قدس الله
 اسرار هم خرق عادات خود را بموجب راوه ازلی از شکم مادر برین عالم ظاهر
 نموده اند و مینمایند چنانچه حضرت غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه وقتیکه
 به شکم مادر تشریف میداشتند والدۀ شریفیۀ او شان عطسه زده الحمد لله
 از درون شکم بر حکم اسرار آواز می آمد همچنین خوارق عادات در کتب سیرت
 او شان بسیار اند تعداد نمیتوان کرد و بعضی را خرق عادات از طفلی و بعضی
 را در جوانی و پیری و بعضی را بعد امانت بر عالم ظاهر میشوند بسیار گسان می دانند
 حاصل کلام آنکه ازین بیان مذکور دانسته شد که درجه ولایت حضرت معلی
 بدرجه اول مذکور است یعنی در سه محل مسطور مسلم هست یعنی کالات مذکور
 که بحسب ظاهر در بیان آمده است بر مراتب قربیت حق و ابجالات بدرجه
 خالص انحصار است دانایان دین و منصفان اهل یقین این را می فهمند و قائل
 میباشند بفضله حضرت معلی ولایت ازلی و ابدی دارند درین مرتبه است
فایده چهل و دوم آنکه حضرت معلی در ایامی که بملک عربستان
 تشریف میبردند خادمی بنام کبیر محمد مرحوم همراه جناب عالی بود و در آن سفر
 چند روز راه خنجل و کوهستان و دایها و پیش آمده است روزی در جنگل

منزل کرده اند اتفاقاً سبب رفاقت کشیده مرحوم مذکور عرض کرد که از رفاقت
 با من دارم حضرت قبله فرمودند که صبر و استقامت کنی حق تعالی رزق خواهد فرستاد
 مرحوم مذکور آخر الامر از غش گرسنگی پیوش گشته خسپیده است وقت عشا بود حضرت
 قبله براس نماز بیدار کرده اند مرحوم مزبور بسیار گشته چرمی بند که در آن دشت
 مسجد سے معہ جماعت مردمان معمر است و یک طبق طعام چرب شیرین آورده اند
 بعد حضرت قبله دو جهان مرحوم مذکور و دیگر کسان را فرمودند که طعام بخورید از آنجا
 چند کسان مرحوم مزبور خودہ اند باقی زیادہ ماندہ است مرحوم مسطور را امر کردند
 کہ اگر خواہش باشد خیر سے طعام براسے فجر بگیری موجب امر عالی اندکی زود را حله
 نہادہ خواہیدہ است بعد خواب وقت فجر بیدار گشتہ نظر کردن گرفت
 نہ انجا مسجد است و نہ جماعت ہمہ غایب اند بلکہ خبگل سابق است کیفیت
 دیدہ متعجب است بعد حضرت قبله در آن وقت تاکید کردند کہ این کیفیت
 بر مردمان ظاہر نکنی موجب امر عالی تا عمر آخر پوشیدہ دشتہ بود بوقت
 رحلت خود در موضع تدفین مردمان حاضر الوقت را ظاہر نموده است
 اینهم دلیل کمال است -
 فایده چہل و سوم آنکہ حضرت قبله و قیام بعبادت تشریف

برده بعد از سفر ملک عرب از راه کوکن باین طرف می آمدند در آن ایام ملک
 کوکن در یک مکان بزرگ جوان صالح بنام محمد شفیع مرحوم از دو آرد سال
 جمله کارها و اعمال دنیاوی و لذات جسمانی و نفسانی را ترک کرده نزد یک
 دریا خلوت گزین گشته بودند بلکه نظر خود را هم از مردمان پوشیده می داشتند
 بجز تصور مطلوب حقیقی جلشانه خیال و تصورات او شان بطرف دیگر
 منتشر نبود و در عبادت معبود حقیقی جلشانه و ذکر و کسب و اشغال باطنی
 مستغرق بلکه حسب او شان از ریاضت شاقه نهایت لاف و ضعیف چهره
 مانند ماه نور گشته بود و احوالات ریاضات و کمالات مراتبات او شان در
 کوکن و غیره آن ضلع شهرت یافته بود و شغل و ریاضت مذکور بران عا
 و مراد میکردند که مرتبه کن فیکون خود را حاصل آید غرض من خوشن مراد
 فرمود محض از نادانستگی بود زیرا که احوالات و اقوال او لیا بمقدمین
 و متاخرین بر نمیگذاشتند حال است که این مدعا مذکور کسی نخواسته
 یعنی خوشن امر معروف و شرعیت ممنوع است معروف از او گویند بخیر
 خوشن نبوت است و خواستن ظل نبوت درست و درست است یعنی
 جمله کارها و شرعیت را ظل نبوت گویند و کفار را بهشت و مومنین را دوزخ

یا هر دو را بهشت و یاد و رخ و آسمان را زیر زمین ابر آسمان براق و احوال
 خود و ملاقات جبرئیل علیه السلام موافق ملاقات پیغمبران علیهم الصلوٰۃ و السلام
 خواستن اینچنین مورد بار مفروقات مسطور که بسیار اند محال است و غیر ممکن
 بلکه از همه امور مذکور امر کن فی کون بهترین امور است باید فهمید چگونه
 حاصل آید زیرا که مرتبه مزبور ذات حق ذوالجلال لایزال را منزه از است
 که در یک امر کن عالم ممکنات از ازل تا ابد شد و میشود و خواهد شد و دیگر
 کسانی چه وجود و یا است که درجه مذکور حاصل کنند و عالم ممکنات را از
 کم عدم بوجود آرند عقلاً و نقلاً و شرعاً اصلاً ممکن نیست بنده و قتی که بدرج
 قرب میرسد جمیع مراتب قربیت که هستند با و حاصل میشوند مگر وجوب
 ذاتی و غنائی مطلق میسر نمی آیند بالاتفاق که این لایق جناب کبریا است
 جلشانه و مرتبه کن فی کون لازمه مراتب مسطور است یعنی وجوب ذاتی
 و غنائی مطلق حاصل کلام آنکه حضرت معالی اوصاف کمال مرحوم مصون
 شنیده بغرم ملاقات طرف حجره ایشان تشریف برده گفته فرستاد
 که برای ملاقات آمدم لیکن مرحوم مذکور در دفع اول ملاقی نشدند
 عنوان کبریات و مراتب رفقه جدم محمد ظاهری تمام کرده اند که ملاقی بشا

هر چند از مجرّه خود بیرون نیامند بعد حضرت قبله محض اخلاصاً باشد برای ترست
 امور دین از توجهات باطنی دل او شانرا طرف خود ایمنی بر راه درست کشیده
 بهر حال ملاقات کرده اند بعد در جمیع مراتب مقالات و حالات صدیقیه یعنی
 بر دلائل حقایق که موجب عقاید شرعیست قابل نموده داخل طریقه کرده توخیم
 فرموده اند بفضله در یک توجه بسیار لطایف جاری و کشود گشته باعث آنکه
 مرحوم موصوف نهایت ظرف قابل میشدند و سلوک فقیری موافق اسناد
 بزرگان سلف گناینده اند و در اندک ایام نسبت به سلوک تمام و کمال بوجه احسن
 یعنی براتب اصل و قد آن حاصل شد عزیز من هر عملی را اصلی و حدی است خواه عمل
 ظاهری باشد خواه باطنی و قتیکه عمل از اصل خود بدرجه حد میرسد کمالیت و قوت پیدا
 میکند و الا نه صیغف ناقص است چنانچه در مقدمه ایمان اصلی و حدی فرموده اند
 یعنی اصل ایمان کلمه شهادت بالتصدیق گفتن است و حد ایمان آنکه نماز و روزه
 و حج و زکوة و غسل زاکیات است مراد نیست و قتیکه سلوک سالک هر نسبت به
 اصل و قد آن تمام و کمال میشود از آنجا خرقه عادات ظاهر میشوند عزیز من سلوک
 بسیار کسان همچو بایان میکنند فاما بدرجه حد کورالی آخره گجا میرسند یعنی هر قدر
 را اینقدر قابلیت نیست که بر تبه حد فرور خود را برساند و عمل نماید بخیر و

پیر کمال و فضل حق سبحانه آنکه مرحوم مذکور را بعد تمام شدن سلوک مزبور
 بخلعت خلافت سرفراز فرموده اند و دیگر براسه تزویج نکاح نیز امر کرده
 باین ملک تشریف آورده اند بموجب حکم عالی مرحوم مسطور همه امور مزبور بجا آورده
 بعده در آن ملک از ارشاد و توجهات و شان بساکنان تربیت در کار فقیری
 یافته صاحب کمال گشته اند در ملک کوکن مقدمات مسطور مشهور و معروف است
 و بعد چند سال مرحوم موصوف از دارالفتا بدارالبقار حلت نموده اند اینهم دلیل
 کمال از جمله خرق عادات حضرت معلی است -

فایده چهل و چهارم آنکه حضرت قبله بعد از عزت ان قبل از سی سال
 طرف ارکات و ترخیا علی و غیره الفضلع براسه میرو ملاقات اهل شرف
 میبردند سواری و یار برداری هیچ نبود مگر یک دم صاتی جلد و بنام علام
 بابی مرحوم همراه جناب عالی بود و روزه از منزل مکان سو کابل بنیت بود
 پسیر که فاصله آن چهار کرده است تشریف میفرمودند وقت تهجد بودند کار آن
 گذارده که بسته از راه جنگل و کوستان راهی شدند و خادم مذکور را فرمودند
 که قافلہ پیرگی فخر از اینجا روانه خواهد شد همراه او بیای طرث پسیر بملاقاتی
 خواهی گشت خادم مذکور بنزد منت همراه جناب عالی گردید در آن شب

بر آسمان ابر سیاه آمده بین اشجار و جبال صاف بنظر نمی درآمد بلکه
 هیچ چیزی نمی نمود خادم مذکور با عقیده تمام پس پس و قریب تر جانا
 میرفت بحدی که وقت نماز فجر بموضع مزبور رسید و اند خادم مستطوره
 تعجب کرد که اگر از راه راست می آمدند اینقدر جلد تر و باسانی میتر
 حال آنکه قبل ازین سفر بکل مذکور و راه هر دو موضع مزبور حضرت فیلسف
 زرقه اند و نه دیده اینهم دلیل کمال است بلکه جائی تعجب نیست جناب
 حضرت حق سبحانه و تعالی تمام در زیر نظر دوستان خود برابر خردل
 دشته و آنچه در خردل باشد یاد نظر ناظران پوشیده نیست پس فراتر و
 یکمیزل راه چه باشد -

فایده چهل و پنجم آنکه قبل از سفر میرستور که حضرت عا در کربلا
 و سند یال و غیره الضلع شریف میباشند شخصی بنام رحمت خان
 که از مکان نامیر و بسونت آمده در موضع کویل گفته نو اگر گشته در خدمت
 جناب عالی بار سوخت تمام حضور پر نور می ماند و طرف کرنول و سند یال و
 کت پل بی هم همراه جناب عالی میگردید اتفاقاً حضرت عا برای سیر طرف ملک
 الکات شریف میبردند در آنوقت ما مبرده عرض کرد که همراه جناب عالی بملک

مذکور خواهم آمد حضرت قبله و راجع فرمودند بعدد خانده کور جد و جده آرد و
 کمال کردن گرفت که از قدم مبارک جدا بر گزینم گشت بعد حضرت قبله
 فرمودند که کنون در اینجا باش انشاء الله تعالی آئینه از ارکات ترا خواهم طلب
 شخص مذکور از نارضا مندی تمام خاموش ماند و تحیر گشته تعجب کرد و دل آورد
 که من چه وجودی دارم که مرا از ارکات طلب نمایند فرمود بعد از آن حضرت
 بارکات شریف برده اند و آنجا سبب سبب برادر کلان نامبرده و بعد
 عالی آمده است پرسیدندش که توار کجا آمدی تمام توضیح برادر کلان فرمود
 عرض کرد که از نا دیر و بسونت آدم و نام جد هر دو نامبرده که عنایت خان
 مرحوم بود نیز ظاهر نمود بعد حضرت قبله فرمودند که برادر تو بنام دست خان
 او گفت که هست اما از وطن موصوفی لده خود را گذشته بلکه رفته است تا حال معلوم
 نیست که کجاست و بچه طور و والد فرمود و در یاد او زار و گریان و غمگین و پریشان
 خاطر است یعنی برادر کلان فرمود نیز عرض کرد که برای ملاقاتش و در فرکار خود تا اینجا
 گردیده ام کسی جا او را نیافتم بعد حضرت قبله بر احوال و ترجم کرده آورم خود را از
 ارکات بموضع مسطور که فاصل آن دوازده منزل است فرستاده نامبرده را طلب
 بعد طرف والد مذکور او را روانه کرده اند اینهم خرق از دلیل کمال است

هرگاه که دل بپزند کار به حال و ماضی و استقبال می‌شناسند یعنی بمبادی
مقدور و مراتب و هر سه ایام مذکور معاینه و حال است -

فایده چهل و ششم آنکه از موضع مذکور بار کات و تر چنانچه رفته
سیر کرده بر فور روانه شدن از تر چنانچه باین طرف در میان راه بنا بر طغیان و جلوه
راه گذر بر رونندگان سفر نبود افواج و لشکر آن ضلع در آن روز بر شتیهها سوار شده
طرف ساحل میگذاشتند در آن حالت حضرت قبله کیفیت آن دریافته راه لشکر
را یک طرف گذاشته بسوی غرب کرانه رود چند قدم تشریف فرموده مکرر
بسته و خادم را همراه گرفته در وجه مذکور در آمده راهی شدند آب رود در آن
حالت طغیان از ران و کمر بالا نبوده است و کبسی از منو و برکناره پستباد
میدید و تعجب میکرد که پای و چنین در آب بر طغیان چگونه خواهند گذشت
وقتی که در میان وجه رسیدند آنرا نهند وی مذکور از و هم خام دانست که
شاید در اینجا آب پایا بست انهم از هماغه که حضرت ایشان در آب آمده
در وجه را بر گشته غوطه بخورند گرفت هزار شدت باز پس طرف ساحل خود
رسانید در آن روز حضرت قبله از وجه گذشته شانزده گروه منزل کرده اند شاید
مراد آن باشد که از کیفیت مزبور کسی مطلع نشود بلکه در آن سفر مذکور هر جا که

تشریف میبردند زیاده نمی ماند مگر یک و زیاد و روز از آنجا که کسی خبر نگرد و آخر شب
بر خاسته کم و بیش سی گروه منزل میگردند شاید باعث آن باشد که کسی را حواله
مطلع گشته تعاقب خود را رسانیده محل اوقات نگردد -

فایده چهل و هشتم آنکه از ترجیایلی به چنجه آمده از آنجا بارگاه
تشریف می آوردند خادم مذکور که همراه بود در آنوقت بعد نماز شراق حضرت
قبله و لایکلی انجیرات بدست مبارک گرفته تلاوت آن میکردند و رعیت
باجرے که بقدر یک شبر بلند شده بود در آن تشریف میبردند خادم را فرمود
که پایها با احتیاط می نهاده بیامیاد که زراعت مذکور ضایع شود خوب
امر پس پس جناب عالی می آمد و قدم مبارک را نظر میکرد و کا حقه میداد
که تصور حضرت معلی بر تلاوت مزبور بود اصلا بر زمین و قدم خود نبوده است
بفضل مسیح کی درخت از درختها و مذکور ضایع نمیشدند شاید بحکم الله قدم
مبارک را فرشتگان موافق خواست حضرت معلی از نهالها و مزبور معلق
میداشته باشند اینهم دلیل کمال است -

فایده چهل و نهم آنکه حضرت قبله و قمر که در قصبه نندیا
تشریف میبردند در آن ایام اہمیت یار خان مرحوم لشکر عظیم گرفته

قصبه مذکور را محاصره کرده بود و مردمان لشکر مزبور قصبه مسطور را گرداگرد
 مورچه بنی کرده بودند هر روز و هر وقت بر برج و فسیل چهره منور حضرت
 معلی میدیدند و قتی که بعد چند روز صلح شده است و در لشکر مزبور اتفاقاً
 حضرت قبله تشریف برده اند مردمان مورچال جمال با کمال برگزیده
 از دستحال را نظر کرده میگفتند که همین فقیر پاسبانی قصبه مذکور کرده برگزیده
 فسیل و برجها میگردد و حال آنکه حضرت عالی از مکان سکونت قدم
 بهارک متحرک نمیفروند مگر این تصرفات باطنی بود که در هر مکان صورت باها
 خود را مینمودند اینهم دلیل کمال است -

فایده چهل و نهم آنکه بعد صلح مذکور اتفاق جنگ باها در حاکمان
 ناظم کرنول رویداد در میان محاصره مذکور و جنگ بیان طول است از آن مختصر
 کرده شد آنکه مهت یار خان مرحوم فوج دوازده هزار سوار و شانزده هزار پیاده
 و توپها و باها و رهاکل و غیره که اسباب جنگ است از حدیرون بود
 همراه باور خان ناظم کرنول قبل از جنگ و هزار سوار بود و بر روز جنگ
 رفته کم دیش یک هزار سوار باقی بود از آنجمله هم بوقت جنگ چند کسان از دست
 فوج عظیم گریخته یا قصد سوار بودند و قتی که بر دو فوج بر جنگ قایم شدند حضرت

قبل عالم در آن حالت از بر دو فوج مذکور خود را علیحدہ کرده بر یکین نمی نشسته
 کیفیت جنگ را میدیدند و توجه باطنی بهم موجب را ده از آن میفرمودند
 بحکم ذوالجلال فتح و نصرت نصیب ناظم مسطور گشته معروفست اینهم
 دلیل کمال است -

فایده پنجم آنکه قبل از مقدمه همت یار خان مرحوم حضرت قید
 که در قصبه نندیال درون قلعه نزد مسجد شریف میشدند و قصبه
 مذکور بتخانه بود در آن ایام زنار دار عامل قصبه مسطور در سال است
 از بتخانه بیرون کشیده با جمعیت سه هزار مردم کفار جهت شکرست
 درون قلعه می آورد که انجام می بود برای ملاقات کنایند نایتانرا
 بایکدیگر متصل در قلعه مع جمعیت مذکور آمده بودند و آن اشناخت
 قبل کیفیت مذکور دریافت زنار دار مسطور را گفته فرستاده اند که اگر
 باش تا که درون قلعه بت رانیاری سبا و ایشیان شوی از امر حجابا
 در خود پیچیده و لاچار شده بت را باز به بتخانه برده لیکان جا خود نرانی
 میزان گفت که درین سال و گذر کرده ام و در سال آینده بت است
 جهت مذکور از بتخانه بیرون کرده درون قلعه خواهیم آورد و در الوقت

دلیری و شجاعت خواهیم دید چگونه خواهند کرد کیفیت سخن شنیده مذکور حضرت
قبله شنیده فرمودند که انشاء الله تعالی تا سال آینده نخواهد ماند بموجب فرموده
جناب عالی بعد سه چهار ماه عامل مزبور را اتفاقی برقتن کرنول رویداد
یعنی کرنول رفت پیش ازین عامل مذکور افغانی را کشته بود و ارامان
در تردد کشتن نامبرده بودند اتفاقاً کشته اند یعنی بجهنم واصل شد
اینهم دلیل کمال است -

فایده پنجاه و یکم حضرت معالی وقتی که در کهریز تشریف میباشند
شخصی از مکان تن دیال عرضی نوشته بود بعد چند روز از کهریز بمکان
مذکور حضرت قبله تشریف آورده اند بعد ملاقی شدن بانویسنده عرضی مذکور
مذکور لفظ فلان چرا نوشته بودی که آن لفظ بے معنی و خلاف مرضی
شخص مزبور عرض کرد که لفظ خلاف مرضی جناب معالی هرگز نه نوشته
باشم بعد عرضی مسطور را طلب داشتند بحضور مجلس مطالعه کنانیدند همه کسان
مجلس عرض کردند که لفظ مزبور درونی نماید بعد حضرت معالی عرضی مسطور
در دست خود گرفته لفظ مذکور را از انگشت نموده اند همه کسان آنوقت در آن
نظر نموده قبول کرده اند از دلیلی که اغلب مفهوم میشود شاید که نویسنده

حضرت معالی پرسیدندش که عرضی

عوضی سطور در وقت نوشتن خیال خود لفظ فریور آورده باشد هر آنکه
صاحب باطن اند حرکت و جنبش و لہاء خلایق از کمال روشنی قلب
پر نور خود معلوم میکنند اینهم دلیل کمال است -

فایده پنجاه و دوم آنکه در کتبه عبدالسلام خان مرحوم عت
چشمویان مرید جناب عالی بود در سوخت و اعتقاد از همه توکلران
انجا زیاده میدشت بلکه از سوخت مذکور در باغ او حضرت قبله
مکان ساخته بودند بعد چند ایام مرید فریور از مرض چنان شده بود که جملة
طبیان وقت آنرا دیده گفتند که علاج این مرض هرگز نمیتوان شد عقلا
و همه اطفال و عیال مریض فریور از زندگی او نا امید گشته جناب عالی
آمده قدم مبارک گرفته عرض نمودند در آنوقت حضرت قبله دو جهان
بر احوال او شان ترحم کرده فرمودند که نظر بخداستعالی دارند و هیچ مرام
جمال چنانچه در عورات و غیره مشهور است نکنند اشافی مطلق جلشان از
فضل خود مرض دفع خواهد کرد بلکه مریض مذکور را از خانه او طلبند
قرب جوار سایه عاطفت در یک خانه بستر او کنانیده اند بعد حضرت قبله
دو جهان روزی چنان توجه فرمودند که چهره مبارک در آنوقت

سرخ گشته موسی محاسن مبارک استاد شده بفضله از جذبه کمال با جمال
تمام مرض مسطور دفع گردیده صحت شده است اینهم دلیل کمال است -
فایده پنجاه و سوم آنکه در ایامی که حضرت قبله کبیره تشریف
داشتند بیاد خان ناظم کرنول که مرید جناب عالی بود در مکان پیوچری بند
ناصر خبک را شهید کرده از آنجا جناب عالی عرضی بخوشی تمام فرستاده
بعد حضرت معالی آن عرضی را در یاقه پیر پشت عرضی مزبور این نوشته
و پس فرستاده اند که گاه مزبور نهایت به کردی عنقریب است که در دو
سرتو نیز بریده شود همچون طور شده است اینهم دلیل کمال است -
فایده پنجاه و چهارم آنکه قبل از ده و از ده سال که تالاب
اناسمند را از باریدن افزون بارش بندها شکسته بود در آنوقت عیان
فریاد و فغان کرده بخدمت عالی آمده اند یعنی قبل از شکستن بند مزبور علامت
شکستگی آن در یاقه رعایا عرض کردند بعد حضرت قبله به نیت مستغاث
خلق الله بواسطه عند الله تشریف به تالاب مذکور فرموده درجا شکست از
قوت باطن استاده شکسته را مستحکم کنانیده اند مشهور است حال آنکه در آن
طغیان قبل را توانائے نباشد که از استقامت بایستد اینهم دلیل بر خرق

عادت اهل کمال است
فایده پنجاه و ششم آنکه درین شرف مکان قبل از شب سال
 خادم جناب عالی بنام شیخ عبد الکریم بر زن حسین زنار دار عاشق و دیوانه
 گشته بود و پدر ما سروده از معالج آن لاجاگر دیده جناب عاوض نمود که فرزند
 لایق را انجمن احوال شده و ضایع میشود چنان توجه فرمایند که این الهان
 بخشی شود در آنوقت حضرت معلی در مجلس برگردن او سه چهارمشت زده
 و نیز زبان مبارک فرموده اند که بشیار شو بجز توجه مذکور فی الفور در یک
 آن دیوانگی او همه دور گشته بفضل موافق حال سابق شده است اینهم دلیل
 کمال است -

فایده پنجاه و ششم آنکه قبل از هفت سال شخصی افغان
 بنام عبد الرسول باشد که هر چه در میان مکرم آمده بجناب عالی عرض کرد
 که از سعادت دولت بیعت سرفراز شوم و کیفیت احوال خود نیز ظاهر نمود
 که شیطان نماز که اردن نمیدهد یعنی در دل وسوسه می اندازد که نماز نکند
 و عبادت حق جلشانه نکند و وضو نازمی ازین خیال فاسده و باطله و
 نهایت عاجز گشته محروم از بندگی حق تعالی شده ام برینخاصی چنان توجه

توجه شود که از خیال فاسد مملو و راهی یافته عبادت حق ذوالجلال تعالی
باشم کیفیت مذکور حضرت قبله شنیده اول او را سزانش فرمودند که بروی حال
ترا بیعت نخواهیم کرد بعد ناسبرده بانگساری و عاجزی بجد تمام از زبان
مردمان اینجا عرض کنانیدن گرفت و خود هم بحضور جناب عالم مؤدب فی
بعد چند ایام بفضل ذوالکرام حضرت عاتق فرموده در و تخبینا عطا کردند
که بخوانی شخص مذکور در و معطره مملو را خواندن شروع کرد بفضل
در یک و زهره خیالات فاسده را گذشته نماز و عبادت کردن گرفت اینهم
دلیل کمال است در آن احوال بیعت نموده رحمت داده اند بعد چند ایام
شخص مزبور باز آمد فیض کباب بیعت شده -

فایده پنجاه و هشتم آنکه قبل از پنج سال در موسم تابستان موضع
از موضع های سرکار عالی چاکس بود که تمام رعایا و غیره آب آن می نوشیدند
چاه مذکور خشک شد رعایا فریاد برآوردند که بجز آب سکونت درین قریه نداریم
کرد حضرت قبله در آن احوال تقریر فرمودند که چاه مذکور را بکنید
آب بسیار است بوجب امر عالی چنان بعمل آورند بفضل آب پیدا شد
فایده پنجاه و هشتم آنکه قبل از پنج سال در هنگام انبساط حضرت

عالمی بسیار انبیا همه خادمان را همراه رکاب سعادت گرفته برای تشریف فرمود
 بودند و درخت ها را با باران باران بکوه قریه جات اطراف را یک تقسیم
 عنایت فرموده بودند و جل زمار داران براسمه را درخت که یک تار بلند بود
 در حصه آنها آمده از آنجمله یک تار دار بران درخت سوار شده ثمران
 گرفت در آن حالت زمار دار مذکور از درخت معکوس بر سر افتاده فضل
 هیچ عضو او را شکستگی نرسید حال آنکه زمین زیر درخت فرور نهایت
 مانند سنگ بود بر زمین که ضرب سر رسیده سه انگشت چقر شده و نیمه
 عمل دلالت میکند که بسیار اعضا او می شکستند و هیچ نقصان نیافته و در
 ایام صحیح بدن گشته است مگر در وقت ضرب مذکور غش و بیوشی یک
 شده است حاصل کلام آنکه در انزور دل حضرت معلی خیریت همه کسان
 خواسته بود از ان باعث محیب الدعوات حقیقی جلشانه موافق خواش
 و دست خود خیریت همین مذکور کرده باشد اینهم دلیل از تصرفات
فایده پنجاه و هشتم آنکه بعضی وقت طعام قلیل بخورده
 و مردمان یک یک از طرف بسیار آمده اند در وقت حضرت قبل از
 تصرفات خود طعام مذکور را به کفایت کنایه اند اینهم تصرفات

فایده شصتم آنکه حضرت علی و قتیله برای سیر طرفیهات خود و یارانش
تشریف برده اند در آنجا طعام بهم کسان خورانیده چیزی دهمشته فرموده
که چندی مردم احوال شاید خواهند آمد براس او شان ضرور رسیده موجب
فرموده عالی مسافران و غیره آمده طعام دهمشته را خورده اند حال آنکه
بهم کسان حاضر الوقت از آیندگان مذکور خالی ذهن بوده و در تفحص شده
که شخصان مقرر می تمام آمده اند و دیگر کسان از کجا خواهند آمد مفهوم
نیشود بچگونه یکیک آمده اند اینهم از تصرفات است -

فایده شصت و یکم آنکه در محل حضرت علی از مدت ها پیش زنی
هست که بدن او را از مرض برص بسیار اعضاها سفید گشته و در محل
مزبور عورات دیگر که هستند همراه آنها طعام میخورد و آب مینوشد
و یکجای خمید یعنی در همه چیزها که ضروری اند اختلاطی میدارد بلکه بعضی
زنان بیوه و اطفال غنا و غیره پس خورده آن میخورند و در محل تشریف و
بیرون محل مردمان و زنان و اطفال که میباشند از مریض مذکور
انکار و کرمیت اصلا نمیدارند بفضله از تصرفات جناب عالی هیچ یکی
از ابتدائات الی الان از مرض مستور فراغت نرسیده و همه ظاهر است

حال آنکه در اکثر ملک اینی ملک عرب و عجم و غیره دست و رختانست که محمد در میان بنی
 علیجده کنایند و خرج میرسانند هر چند باو شان خاورد و احتیاط نمودند از نزد
 آنکه مرضی که در سریر الاثر است نزد جناب محلی خیال این چیز را در باطن پاک
 نمیکند ارد بلکه از تصرفات جناب عالی که بهیت و انکار از خیال مردمان
 این مکان مکرم از مرض مذکور تمام رفته است اینهم دلیل کمال است
 فایده شصت و دو و هم آنکه فی سلسله سحری نظام علیخان و
 حیدر نایک با اتفاق فوج عظیم که لوازمات جنگ گرفته بر ملک ارکا
 و غیره ان ضلع بر گهاٹ آده بودند و نزدیک گهاٹ مذکور فوج
 محمد علیخان که فرنگی و بار و سوار و غیره با اسباب جنگ نیز تیار بودند
 روزی اتفاقاً اندک اندک سواران از هر دو افواج مذکور در یک جای دیگر
 علیجده جنگیده اند و در جنگ مذکور چند سواران و یک همبدار بنام قادر خان
 مرحوم که نوکر محمد علیخان بودند کشته شدند بعد تمام فوج که فرنگی و غیره
 بود کیفیت کشتی مسطور شنیده از ان معرکه بهیت خورده گر خسته بجای
 دیگر آده اند بعد حقیقت جنگ و گریختگی فرورد محمد علیخان در ارکاٹ
 سموع گردید از ان خوف و دهرشت ارکاٹ گذشته به چپاٹین خود را

رسانیده است در آن احوال بر احوال مزبور چه امیر و غیره عالم تمام کمال
 از ظن اغلب میدانستند که امکان و سکونت امیر مذکور در تعلق از کمال
 اکثر نخواهد ماند در احوال مزگامه مسطور میرضیا الدین خان که خادمی خدای تعالی
 عرض نمود که همیشه سعد الدخان در چپا پین است اگر امر عالی شود خود را نزد او شان
 رسانیده زیر سایه عاطفت خواهیم آورد و فرمودند که بهتر است لیکن همراه
 شما خلعتها بابت که خدای غلام نقشبند محمد علیخان سعد الدخان برید سیعنه
 قبل از مزگامه مذکور که خدای مزبور شده بود در سوال جواب مزبور خانوصوف
 عرض کرد که پوشاک مذکور در حالت سر سبکی کمال که بانها غایت میشود امیر مذکور
 این کار را بمن و برکت و فیروزی خود تصور خواهد کرد بعد حضرت قبله دو جهان
 بزبان فیض ترجمان فرمودند که بامیر مسطور بگوئید که وقت آشنائی فقراد حالت
 مصیبت است یعنی وقت توجّهات و دعوات فقراد بزرگان که بر مردمان
 دنیا داران باشد در احوال شدت و پریشانی است شاید حضرت عالی
 موجب راوده ازلی بر امیر مسطور باین عنوان سخن توجه فرموده باشند بفضله
 از توجه موصوف کار امیر مسطور با ظفر بانصرام رسیده معروف است یعنی
 برافواج گشرد کور که فوج قلیل مزبور ظفر یافته است این کار نزد و انایان

باعث توجهات بزرگان صیح مینماید عقلاً هیچ شک نیست بلکه مقدمات مسطور
 و ال است بر توجهات صاحب کالامت که از تصرفات قبح یافت
 دیگر آنکه در هنگام مسطور که مردمان این ضلع نیلور و غیره مکاتبات
 خود را گذشته طرف دیگر ملک مع قبال و حساب منتشر گشته میرفتند
 خوف آنکه مباد افوج نظام علیخان مرهش و غیره براس پامالی برین ملک
 خواهد آمد درین هیچ شک نبود باعث ظن خوف آنکه پیش ازین هنگامه
 مذکور قبل از دو سال نظام علیخان که طرف ارکات از راه دیگر رفته
 بعد از آنجا و قتیکه برین ضلع میگذاشت در آن حالت بسیار مردمان این ملک
 دیهات گذاشته مکاتبات استوار گرفته بودند و بسیار کسان در دیهات
 و جنگل و کوستان مانده در پامالی آمده اند بلکه هنگامه سابق مذکور از کیهفته
 زیاده ایام نمانده انجنان پریشانی و پراگندگی خلق رونموده بود معروف
 است با وجود هنگامه دیگر عز و بر را همه کسان از ظن اغلب میدانستند که از
 متهاشاید خواهد ماند عقلاً در این صورت حضرت قبله دو جهان از توجهات
 فیض آیات موافق تشبیهت ایزدی فرمودند که از خوف و مهیت فوج مزبور
 مردمان این ملک چو امیر نیزند فوج مزبور باین سمات نخواهد آمد حکم الهی مزبور

فرموده حضرت عالی برین ملک مان گشته است اینهم از تصرفات لیل کمال
 است دیگر آنکه قبل از هنگامه مسطور وقتی که نظام علیخان و نایک مرزوز
 گهاٹها مسطور آمده بودند در آن زمان حضرت قبله دو جهان روزی مجلس
 فرموده بودند که نظام علیخان محمد علیخان حیدر نایک اگر بر حال خود خواهند ماند خوب
 درین کار مصالحت خیر و خلق اندر ایستاد و روزگار است و سبحانه جلشانه
 موجب فرموده حضرت عالی هر سه شخصان مسطور را تا اینست شاید بر حال
 داشته باشد بعد محمد علیخان که از فضل حق و توجهات بزرگان ملک
 و جمعیت او که قایم مانده بود این را کفایت و غنیمت نشمرده بر ملک نایک
 مرزوزی دقتی کرده بغرم خبک قه نریمیت خورده آمد درین کار در انظار
 توجهات بزرگان معلوم از آن باعث تا این زمان در خود هاهی جنگند اخرا
 هر چه در شیت ایزدی شدنی است همون خواهد شد.

فایده شصت و سوم آنکه فی سلسله سحری در ایام بارش که کم و بیش
 دو ماه هنگام بارش گذشته بود بارش نمی بارید مردمان در سر اسبگی بودند
 که اسال بارش کم مینماید نمی بارد در انصورت حضرت قبله دو جهان در مجلس
 و غیره جاس و دو سله مراتب بزبان مبارک فرموده بودند که درین سال

مور بارش چنان بینماید همچنانکه قبل از شوره سال از طغیانی آب را که بول
و غیره ملک در تلاکی آمده اند مشهور است شاید همونقدر بارش خواهد باریدیم
ذوالجلال در سال مذکور باران از حد افزون باریده سدر چنانچه غیر ملک
پاک شدند معروف است اینهم دلیل کمال است -

فایده شخصیت و چهارم آنکه همون قدر سالی که بارش کم بینماید
اگر حضرت عالی موجب رادۀ ازنی میخوانند که بارش شود در آن سال البته بمشور
مردمان بزبان مبارک میفرمایند که اموز فردا بجای بارش می بار و همونطور
شده است اینهم از تصرفات است -

فایده شخصیت و پنجم آنکه مراتب کمالات مسطور که بیان کرده شد ظاهر
مینمایند ازین سوای مراتب سیرت باطنی نیز دیگر اند هر که صادق الاعتقاد
درین مکان مکرم زیر سایه عاطفت چند روز سکونت در زبیده و خیری سلوک
فقیری هم بعمل آورده و الوش حضرت پاک باطن گاه گاه منجورده باشد
بر آنکس چیزه کیفیات باطنی عطا میبارد تعالی مکشوف خوانند گشت
غیر من همه مراتب کمالات مذکوره بجز میسر شدن مرتبه ولایت و تعبیه ظلال نبوت
در کسی یافت نمیشود و بعضی مراتب صاحب کمالات در چشم ناقص نادان

بحسب ظاهر مخالف شرع مینمایند در وقتی ناظر ناقض را لازم نیست هر چه که
 عمل شنیعه خود است تطبیق بعمل صاحب کمال ندهد مبادا در مظلمه آن گرفتار
 خواهد گشت زیرا که جمله اعمال و کارها صاحب کمال موافق شریعت و حکمت
 احوال و دین یعنی ظاهر بین و کور باطن احوالات او شانزانی دریابند بلکه در راه
 انبیا حداد و طاهری و اعتقاد باطنی نداشته گستاخی بجناب و شان میکنند
 چنانچه در مشنوی شریف مینمایند بیت ابلهان تعظیم سجد میکنند*
 در جفا به اهل دل جد میکنند* این مجاز است و آن حقیقت است و خراف
 نیست مسجد جز درون سروران* مسجدی کو اندرون اولیا است*
 سجده گاه جمله است انجا خد است* هست بیت الله درون اولیا*
 و در انجا سجده کن بهر خدا* و نیز همین بیان در مشنوی شریف فرموده
 به بنده که جمله خونها بموجب شریعت ناپاک و پلید است مگر بیان خون شهدا
 پاک و طاهر آمد بلکه پاکی آن برابر پاکی سیاهی قرآن المجید گفته اند لیکن بحسب
 ظاهر رنگ هر دو خون یک مینمایند مشنوی شریف بیت کار پاکان را قیاس
 از خود بگیرد* گرچه ماند در نوشتن شیر و شیر* جمله عالم زین سبب گمراه شد*
 کم کسی را بدال حق آگاه شد* عزیز من اگر در شخصی موافق شریعت از ابتدا

تا آخر هزاران هزار کلمات بیشک شبیه باشند و یک یاد و سه اقوال افعال
 بحسب طایفه خلاف شرع مینمایند در اینصورت عقل کامل و نقل سلف صالح و آلات
 بر آن میکنند که انهم خلاف شرع نباشد مگر در نظر ناقض و مشکک تفاوت مینمایند
 ان نظر را اعتباری نباید کرد که نظر باطلی است آنکه کامل الوجود اند هر کار
 و افعالی که اختیار میکنند نقصان آن کار موجب شرع شریف و در ساخته کمالیت
 بادی بخشند مشنوی شریف بیت هر چه گیرد علتی علت شود و کفر گیرد کفر
 فایده شصت و ششم آنکه بعضی کور باطن بی تعیین و مقصد
 میگویند مسموع میشود که در صحبت و خدمت جناب عالی مدتها مانده بودیم
 هیچ بهره نشد و دیگر کسان را چه حاصل آید عزیز من اثر صحبت بر آن کس میشود که
 اثر گیرنده باشد یعنی قبول کننده باید بمصدق اینمغنی در مشنوی شریف فرموده اند
 بیت مشنوی ما ست قران ز دل بهادی بعضی و بعضی را عقل
 آب نیل است و تقبلی خون نموده قوم موسی را نه خون بود آب بود
 مثال دیگر آنکه حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام نزد جناب الهی شد
 طلب نموده بودند در آن باب ندا آمد که نزد یک
 عنز ازیل برو و ارشاد فرمود کرد بموجب

امر آبی رفته و چند سخن معلوم کرده اند این کیفیت همه جا معروف است تفصیل
 ضرورست حال کلام آنکه حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام وجود کامل در وقت قابل
 بودند که از ارشاد ابلیس هم بهره گرفته اند و ابلیس علیه اللعنه وجود ناقص و ظرف ناقص
 که از تفاوت بود از ان باعث با امر آبی و متابعت آدم علیه السلام منبج
 نگرفته بلکه انکار کرده ملعون ابد گشت کمالیت امر و مرتبه مذکور را چه حرف که از آبی
 خود مستفیض گشته یعنی عاری ازلی بود طبیعت هر چه گیرد علتی شود
 کفر گیرد و کاملت شود مثال دیگر آنکه زاغ و کبوتر و قمری و فاخته
 و بلبل و کنجشک و غیره جانوران که از حیوانات است اگر صحبت مدتها
 یکجا دارند زبان و خوی مردمان هر چند بگیرند و نه آموزند معروف است مگر طوطی
 و شامک را صحبت مذکور موثر میشود و ظاهر است مثال دیگر آنکه گل و کنجد بصورت
 غیر جنس اند اما قابل کنجد است که از اثر صحبت بورا قبول میکند یعنی خوشبو
 میشود و بر گها گل مذکور که برداشت نزدیک آن گل باشند بر گها بو
 گل اصلانی باشد یعنی بونمیرسد حال آنکه گل برگ جز یکدیگر اند چه فایده مثال
 دیگر آنکه سنگ چیمان را صحبت آب یعنی در آب اگر مدتها و سالها یکجا دارند تنش
 سنگ مذکور که باطن او باشد از صحبت سردی آب نفع نخواهد شد یعنی اثر تراست

در باطن خود صلا بگیرد اگر تاثیر صحبت را بگیرد البته تهنیت باطن او به سر می
 رسد لکن همیشه مراد آنکه اثر گیرند و را موثر تاثیر می بخشد پس که اثر
 قبول نکند موثر را چه گناه یعنی از صحبت آب مرشد کامل اگر نش
 دما یم طالب سنگ ناقص نخواهد رفت برودت پیر کامل آب چه گناه
 همچنین نفس و روح را اگر چه یکی داشته اند فاما نفس بلیه خصایل و باطن
 خود را گذشته اوصاف روح پاک که حمیده است خود بخود هر چند میگیرد
 معروف است کمالیت روح را چه گناه مثال دیگر آنکه چنانچه اقباب همه
 ستارگان چه قمر و غیره که نور خود می اندازد لیکن هر ستاره موافق
 ظرف خود نور آن میگیرد چنانچه قمر چند آنکه مقابل کند همونقدر نور مذکور
 در خود میگیرد بر هر چهاردهم مقابله تمام میکند یعنی خودی خود را در حد
 اقباب جهات تاب تمام و کمال می سپرد از ان باعث بد میشود برین
 اهل گلشن را از میفرمایند بیت نبی چون اقباب آمد و لے ماه
 مقابل گردد اند لے مع الله یعنی و لے حتی که مقابله بنه
 کند یعنی متابعت مراتب ولایت و نبوت پیغمبر کند انقدر درجه
 ولایت و ظل درجه نبوت در خود بگیرد یعنی کمالیت و ولایت و ظل

بنوت آنقدر پیدا کند و نیز مثال آنکه قناب بر همه اشیا بیکال می باشد لیکن شیا
 مذکور بقدر ظرف خود اثرش میگیرد یعنی از تابش مزبور کسی منفعت میشود و کسی را
 ضرر چنانچه جنس بر او شبنور زیاده میکند و تعفن را تعفن زیاده میسازد و هر چه نقصان
 و ضرر یک شیا بر سر منسوب باشد است و نه با قناب که آنجا نقصانیت را
 مدخلیت نسبت شیا بطور افتاب معروض است و نیز مثال آنکه بر درخت
 درختها و میوهها که بسیار و باریدن آن علی العموم است که بعضی را نفع میدهد و بعضی
 را ضرر و هر چه نقصان و ضرر است علی الخصوص مجله اسطور کرده میشود و نه
 بر درختها و نیز مثال آنکه بحر آب معروض است هیچ گاه کم نمیشود و گیرنده با آب
 دریا مقدار ظرفها خود آب میگیرد اگر چه ظرف ثابت داشته باشند و یا اگر ظرف
 شکسته باشد یا ظرف نباشد در صورت آب چگونه بدست آید و نیز مثال آنکه
 آب باران بر تمام اشیا و چه کوه و سنگها و درختها و خانهها و غیره که می بارند و باران
 آن بطور عام است یعنی بر هر مکانی که می بارد لیکن در هر مکانی آنقدر
 جمع نشود مگر در جای نشیبی و حتی مخصوص این قابل مکانی پستی است که آب را
 اقامت میگیرد و الا نه باران علی العموم است و بلندی که از بے طرفی آب را
 در خود نمیگیرد و باران رحمت را چه گناه و نیز مثال آنکه مطربین وقتی که در زمین

صدهای بار در میشود و در زمین بار بار میشود معروف است باینست
 این مثال است مظهر که گفته شده اند من وجه است والا نه در جمیع صفات نیست
 این که بر مراد مثل است یعنی مثل اثر گویند که یک صفت را نسبت دادن باشد چنانکه
 کسی گوید که فلان شخص مانند شیر غران است در صورت یک صفت شجاعت
 شیر یافته شود و در جمیع صفات نیست و مراد مثل آنکه در تمام چیز نسبت کردن است
 بیشک و شبه چنانچه شیر را به شیر دیگر یعنی جمیع صفات در یافته شوند اگر تمام
 صفات نسبت کنند مسدود تولید که در کلام و عقیده معتزله معروف است ثابت
 میشود که مسدود مذکور بقول عقاید سنی سراسر باطل است بالاتفاق بعضی
 نزد کلام معتزله اثرش از شے بحال مستقله ثابت است و از قدرت
 واردات حق تعالی نمی شناسند یعنی میگویند که تحت تعالی بنده را چنان
 مختار کرده است هر چه که افعال میکند از سر خود است در اختیار
 حق سبحانه اصلا نیست اگر اینچنین دانند و اعتقاد کنند خالقیت هر چیز در حجب
 استقلال ثابت میشود و این باطل است بالاتفاق معنی مثال است
 که مظهر اند درین بیان باید دانست چنانچه سردی آب خالق آتش نیست
 چنانکه نیست که از صحبت سردی آتش مذکور دفع گردد علی هذا القیاس

مشاللات مذکور فهم کنند و درین مثال مذکور ادراک مسئله جبر و اختیار و انایان دین را
 اندکی مفهومی خواهد شد لیکن مسئله مسطور بسیار غامض است و فهم و ادراک
 آن نهایت مشکل بحیز قواعد کلام محققان و اندک نور باطن سلوک فقیری مفهومی نمیشود
 این رمز نزد عارفان اهل اسلام مکتوف و معدوف باشد هر که کیفیت امر مذکور
 و امر مذکور و سینه تشریحی معده لوازمات مسایل و امثال آن با استعداد ادراک خود
 بداند بفضله او را البته چیزهای اطمینان از مسئله مذکور خواهد شد دیگر آنکه معتزله
 بقدریه است از کمالات نبوت و ولایت که معجزات و کرامات است از هر دو مبرور
 سخت منکر اند یعنی قایل و معقد از معجزات و کرامات اصلا نیستند یعنی میگویند
 هر که طبیعت بدرجه صلاحیت میرسد از انجا خرق عادات صادر میشوند و درین محل
 بودن منجیر و ولی حاجت نیست فرق مذکور ازین کاذب الاعتقاد در طور
 گمراهی ابد افتاده اند همچنین بعضی کور باطن و جاہل از کمالات اهل الله که
 بحسب ظاهری در نظر انایان دین مینمایند از ان غافل گشته شقاوت ابدی
 حاصل کرده اند و میکنند درین بیخ شک نیست عزیز من اگر از کوشش و جهاد
 اعمال ظاهری که عبادت ظاهری است و اعمال باطنی که ذکر و شغل مشایخ
 و مراقبه و تزکیات نفس و تصفیات دل که بر مرتبه خاص است تمام عمر میگذرانند

اگر چه بهره آن از اعمال سطور خواهد پنداشت هیچ فایده و ترقی باطنی و درجه کمال
 و خرقه عادات با و میسر نمی آید مگر از بدرقه فضایل و اجمال اگر از سعی
 بنده کمالیت حاصل میشود بسیار کسان در کوشش و تردد کمالات مبتند
 که درجه ولایت حاصل میدچرا میسر نمیشود یعنی از تردد و سعی بنده محال است
 مراد آنکه ازین کاذب الاعتقادی چه معتزله و غیره عالم گمراهان بدرجه
 صاحب کمالات هرگز نخواهد رسید یعنی از ترتیب مذمومی که معتزله
 و شیعه معتقد و قائل اند محض گمراهی و کمال بے دانشی و کور باطنی
 صریح مینماید که ترتیب مذمومه را بر ترتیب محموده مقدم داشته زیرا که
 از اعتقاد تربیت مذمومه کسی بدرجه کمال تا اینجا نرسیده و نخواهد رسید
 بلکه شرک در طریقه اسلام میشود کیفیت سخن مذکور نزد محققان دین متین معروف
 است و از اعتقاد ترتیب محموده بجله اکثر کسان بلکه تمام صاحب کمال بدرجه
 ولایت و قرب رسیده اند و میسرند و این هیچ شک نیست حاصل کلام
 آنکه ترتیب محمودی فی نفسه صادق الاعتقادی است و ترتیب مذمومی کاذب الاعتقاد
 چنانچه اعتقاد و ثنیه که مخلوق را خالق پنداشته پرستش آن میکنند در این صورت
 بهره سعادت جاودانی چگونه حاصل آید ترتیب مذمومه آنرا گویند که ابتدا

تولد هشی یعنی بنیاد و پیدایش هر کار چه از خیال و سم و غیره که از باطن بنده است
 و چه از قوای افعال و اعمال که از ظاهر مبنده است
 یعنی تمام مسطور از ممکنات است از این غیر از اراده و قدرت حق تعالی فقط از ممکنات
 پنداشتن و اعتقاد کردن و عمل موجب آن بجا آوردن باشد یعنی معتزله و شیعه
 باطله ترتیب مذمومه را مسلم بر حال مستقله داشته اند و میگویند که مؤثر احوالات
 مسطور بنده است فقط در اختیار حق تعالی و اثر اراده و قدرت
 او سبحانه اصلا نیست یعنی فرقه باطله مذکور میگویند که حق تعالی بنده را
 آفریده فاما اعمال و چه ظاهری و باطنی نمی آفریند بلکه همه کار تفویض
 با و کرده یعنی مختار کرده است چه در کار ایمان و کفر و چه در کار صواب و عقاب
 جمیع امور مذکور بنده را سپرده است آینده هر چه اعمال از کار با و مزبور بجا آرد
 بر آن ثواب عذاب خواهد یافت این سراسر باطل است و گمراهی مطلق بالاتفاق
 بر بطالت مسطور و حجت بسیار دلایل شاهد حال است چنانچه آیه و الله خلقکم

و ما تعملون و القدر خیر و شره من الله تعالی و لا حول و لا قوة الا

بالله علی العظیم لا یخیر فی عبیدی و لانه حاصل کلام آنکه حق تعالی خالق

همه ممکنات است چه ارواح و چه اجسام و چه اعمال ظاهری و چه خیال باطنی

و غیره از جمله ممکنات است عزیز من باید فهمید آنکه از جمله کلمات مسطور یک

کمال اگر در کسی یافته شود آنکس را اولی ادب و درجه باید گفت با وجود حمل
 کمالات مذکور ولی کامل به اعلی درجات باید دانست درین هیچ شک نیست
 بیان کردن کمالات مسطور فقیر را چندان ضرور نبود مگر از برای آنکه بعضی
 کور باطن از عرفان و کمالات حضرت معلی سخت غافل و منکر گشته اند یعنی
 میگویند که علم ظاهری نیست چگونه بیان توحید باری تعالی و سلوک فقیری
 بمراتب تمام خواهند فرمود ازین نادانی و بدعتی قادی خود را از سعادت
 دارین محروم نموده اند بنا بر تنبیه او شان گفته شد و دیگر مراد آنکه
 بسیار کسان مریدان و طالبان و خادمان معتقدان و غیره که در اکثر جا
 هستند مراتب کمالات و احوال حضرت عالی از ابتدائی تا اثنان تمام و کمال
 اغلب که کسی ایاد نباشند مگر اندک اگر انقدر کمالات مذکور هر کرا یاد باشند البته از برای
 صادق الاعتقادی سعادت مند این باین پاک و خیر خواست کمالات مسطور جمع کرده اند فقیر این مختصر
 دانسته بود که فایده های مذکوره یا یا زده نوشته خواهند شد همین قدر ذوق نشین
 بودند و متقی که کار مزبور اختیار کرده در نوشتن امدم فایده های کمالات
 مسطور از حد بیرون آمده گرفتند از طین اغلب مفهوم گشت شاید
 بر آوردن فایده های مذکور توجهات جناب عالی مدد و معاون گشته باشد

والا نه قابلي اين فقير ضعیف اینقدر نیست که بر هر کمالات چند جای شالاه
ونکات و نادرات بسیار و دیگر باعث آن ازطن پاک نیز معلوم گردید که
بهره از اثر الوشش مبارک عالی بر دل فقیر شده باشد که بسیار کمالات
جمع کرده یعنی این فقیر عاصی الوشش مزبور را با عقیده تمام میخور و بسبب
ظاهر بساکنان الوشش مسطور را خورده اند و میخورند از آنها بعضی را در سلوک
فقیری ترقی میشود و برخی را عرفان در توحید باری تعالی و جمعی را صلاحت
بر کار شریعت و اکثری را جلال بر نفس ضال و چندی را جمعیت ظاهر
و بعضی را از ملاقات دنیا داران انکار و غیرت و غرلت پیدا میشود و
اکثر کسان کاذب لا اعتقاد و سخت گمراهانرا غفلت و گمراهی در طریق دین
و اسلام زیاده میگردد گویا الوشش حضرت معلی محک مردمان در باب
امور دین بهست هر قدر که قابل یا قابل زیر سایه عاطفت که نمی آید و می ماند و
استعداد و اعتقاد دانش او حاصل است حال کیفیت عظمت الوشش و سایه عاطفت
مسطور را از گوش جان چیزی باید شنید آنکه بر خورد از محمد سلیمان بشیر زاده
اینجانب که در سن پانزده ساله است با صحبت و هفتانیا از دهها مائرت بیست
اتفاقا سبب در سبب در ماه صفر المنظر فی سنه ۱۲۸۵ هجری از مکان تلیول

نزد غیر آمد گویانیر سایه عافیت جناب عالی برای سعادت اندوختی خود را رسیده
 اولاً هیچ علم نمیداشت و چیزی نمیشناخت مگر کلمه طیبه و بسم الله الرحمن الرحیم میداد
 و میگفت بجه از فضل و اجلال دقتی که باین مکان مکرم آمد و قدس بوسی جناب
 عالی با عقیده تمام هر روز حاصل نمود و الوش مبارک گاه گاه نیز خوردن گرفت
 بفضل از ان باجوت طبیعت نامبرده بر خواندن علم دین پیچیده و باصلایت
 در عبادت معبود حقیقی حاشانه و باجماعت جناب محلی در مسجد و ایام قائم گشته
 و نیز خدمت را بدل جان کمر بسته و دیگر با اطفال هم عمر گاهی بازی طفل را با کور
 بزرگوئی و مجادله هم نمیکند این خصال حمیده مسطور که در خورد سالی درو پیدا
 شده اند از ظن اغلب مفهوم گشت یقین که سایه عاطفت و الوش مبارک
 بر دل مشتار آید و اندک ایام موثر گشته باشد و الا نه بسیار کسان چه پیر و جوان
 و چه خرد و کلان از سایه عاطفت سکونت و زریده الوش فرور از دستها
 بلکه از خورد سالی خورده اند و بخورند هیچ فایده بانهافته ظاهرست بلکه خصما
 و سینه مفسدانه و سامر مانده پیدا کرده اند باید دید چنانچه سامری در اصل و لذت نابود
 شیر خوارگی از شیر گشت جبرئیل علیه السلام پرورش یافته هزاران هزار مردمان
 بنی اسرائیل را گمراه ساخته گاو پرست کرد و خود ملعون شقی ابدی گشت که

قصه او در قرآن المجید معروف است فهم باید کرد که از شیر مذکور و بملاقات جبرئیل
 علیه السلام هیچ بهره دارین با و نرسید بلکه در ضرایب کونین افتاده مشهور است
 تفصیل آن ضرورست اگر شیر فرور را کسی سعید ازلی و یا دل حلال بملاقات
 مسطور مینویسد البته از سعادات دارین مستفیض گشته عقلاً و نقلاً شیر
 هم در معنی محک مردمان بود که شقاوت او از باطن بطهور آمد همچنان حجر الاسود
 که در مکّه معظمه است انهم محک مردمان سعید و شقی است یعنی مجرد از بوسه دادن
 آن فی الفور سعادت و شقاوت که باطن او باشد بحسب ظاهر در لباس افعال
 و افعال و اعمال و نمایان میگردد کیفیت مسطور در تمام ملک معروف است
 همچنین کتاب مشنوی شریف در حق مردمان مذہب حقیقه و باطله محکی است ظاهر
 بعضی مردمان از خواندن و دانستن کتابت کو راه راست گرفته سعید و جهان
 میشوند و چندی گمراشته راه باطل گرفته شقی ابدی میشوند بسیار است
 مشنوی ماست قرآن ز دل هادی بعضی و بعضی را مضل هادی ابیست
 و بقبطه خون نمود قوم موسی را نه خون بود آب بود غیر من اگر مدتها در
 نوشتن کمالات و احوالات جناب عالی باشم شاید تمام نتوانم نوشت آخر الامر
 اختصار کرده شد آنکه مشایخان ریایکار زماهنجا در زمانه اند یک کمال از جمله

کلمات مسطوره در ذوات پلید خود نیدارند و نمی بینند و نمی یابند و نمی شنند
 بلکه در افعال و اقوال و احوال و اعمال ذمیمه معمور و مسرور و مغرور و مسکور اند
 صفات ذمیمه مذکور از ذوات ریاکاران مزبور گاهی منفک نمیشوند گویا
 فرزند لطفی ابلیس علیه اللعنه از نزد پدر خود براس رسانیدن ایند او گمراه
 ساختن مردمان درین جهان نزول کرده اند با وجود این هزاران هزار
 نقصان در طریقه دین ایمان خود داشته داعیه برابری مردمان حق و
 شیران دین صدق میکنند بلکه بر درجات صاحب کلمات درجه پلید خود
 را افزون ترمی شمارند این چه معنی و بے انصافی و کور باطنی است
 همچنانکه ابلیس علیه اللعنه مرتبه خود را بر مرتبه آدم علیه السلام از کور با
 بهتر میداند و گفت انا خیر منه یعنی خلیفه حق و مرشد برحق را از حق
 باطله تصدیق و اقرار نکرده ملعون ابد گشت چنانچه مثل بر مردمان ریاکار
 و عالم لباسی در کتاب کلید و منه نقل است گاوری بود که خر خود را پوست
 شیرخان پوشانیده و کشتهای دیگران براسه چرمین گشته بود تا چند
 ایام از بامینانی خلق کشتهای میچرخید آخر الامر عاقلان کیفیت خیریت آنرا
 دریافته کشته اند نتیجه عمل لباسی همین است دیگر نقل مناسب آنکه شعله

بود که روزی براسه دزدی غارت خانه نیلگر رفته اتفاقاً در طرف نخل غوطه خورد
 تن خود را نظر کرد که برنگ نیلگون گشته است بعد در جماعت قوم خود آمد
 و جماعت مذکور او را دیده حذر کردن گرفت من بعد شغال مذکور از حیل
 که مرا لباس بادشاهی پوشانیده سلطان قوم کرده اند لازم نیست که قسم
 و اطاعت من بیاورد بخود کشیدن سخن حیل ساز جماعت شغالان در اطاعت
 او آمده گرداگرد سلطان مذکور پاسبانی میکردند و نیز امر کرد که دیگر جانوران
 هم در اطاعت من بیارید همونطور آمده چو کی ترتیب میدادند بعد شغال
 مذکور روزی در خیال خود آورده گفت که همه کسان در اطاعت آمده اند
 مگر شیران نیامدند آنها را نیز امر سلطانی رسانیده در اطاعت بیارید بشنیدن
 امر فرمود شیران هم در اطاعت آمده آنها را چو که بدرجه آخر از همه دور
 بودند یعنی هر که اول مطیع میشد چو که او نیز قریب تر میکردند همه کسان را
 بهمین دستور درجه بدرجه چو که میفرمودند تا چند ایام باین قانون همه
 جانوران مذکور در اطاعت او بودند بعد یکروز در خیال شغال فرورگشت
 که این چه معنی است که کهتران و حقیران یعنی شغالان چو کی نزدیک تخت میشد
 و دیگر جانوران که بزرگ و کلان هستند یعنی شیران از تحت دور باشند ازین

نادانی و نیال باطلی چو کی شغالان که میخسند دند و در کنایند و چو کی شیران و چو
 کنایند شیران مسطور کیفیت شغال مسطور اولانه فهمید بودند و میدانستند که از ما
 شغال مذکور بهتر و اولی است و لایق بادشاهی است بعده روزی شغالان چو کید
 که چو کی آنها بدرجه اخر شده بود از اینجا و از شغالی بلند کردن گرفتند شغال
 سلطان مزبور آن آواز شنیده خود هم از نادانی طبیعت اصلی و از شغالی کرک
 گرفت و شیران مذکور آواز او را در یافتند که در اصل شغال است لایق بادشاهی است
 آخر الامر او را دریده خورده اند یعنی شغال سلطان مزبور که در هجوم قوم خود بود
 در آن احوال و از شغالی که میکرد عیب شغالی پوشیده میشد کسی در نمی یافتند
 و قسم که آواز خود را در تنهایی کردن گرفت عیب نقصانی او بر همه ظاهر گشت
 یعنی عمل لباسی دایم احوال نمی باشد مرا و آنکه هر که مرتبه بهتر خود را بر مراتب
 صاحب کمالات زیاده و بهتر داشته طریقه ریاضی و لباسی اختیار کنند
 آخر الامر نتیجه او همین است در اینجا یا در آن جهان هر چه فقیر در احوالات و
 کمالات مرشد خود بیان کرده است و صحیح و واقعی است در و تعریفها
 و دروغ گوئی مهمل نیست و نباشد مغاوت الله منهایر که باین عنوان همه در
 حق سیرت کمالات پیران و مرشدان خود را تعریف حق و بیان صدق کرده اند

تا که طالبان حق را دوستی و عقیدت بر مرشدان بنمایند و سلوک با مکتبی در
 فایده فقیر حقیر از جمله خادمان جناب عالی را و قتی که بشارت براتب کمالا
 مذکور از آن جمله چندی مراتب بن نشین گشته بودند اندرین اشرف المکان
 لشکریگان با عقیده تمام سکونت ورزیده اگر چه بطریق حضرت ایشان قدم
 بر قدم نهادن قابل نیست فاما فیض بارگوناگون بفضله حاصل اند چنانچه نقل
 حضرت شیخ محی الدین علی العربی رضی الله تعالی عنه از جای سکونت بمکه
 بطور میر شریف فرموده بودند در شهر فاضل حبیب علوم دین و دمان نجی
 فی اموات اتفاقا حضرت شیخ بفاصل مذکور طاقی شده بعد میر مسطور بلکه خود
 آنده اند بعد چند ایام فاضل مذکور را وقت رحلت رسید از شدت سكرات موت
 شبها روزها گندنی بود بلکه خناس و ابلیس علیه اللعنه بر مقدمه ایمان
 او غلبه می آوردند و اشکال می نمود اختنند در احوال شدت مذکور حضرت شیخ را
 ازین امور مزبور آگاهی گردیده از مکان سکونت که فاضلان بسیار دور بود
 توجه رحمت فرموده خلاصی از مکر شیطان در حالت نزع جان بخشانیده با خلعت
 ایمان ازین دار فانی گذارده اند ظاهرا سبب آنکه فاضل مرحوم مذکور یک مجلس همراه
 خود با عقیدت و ادب شسته چند کلام کرده بود عزیز من از یک مجلس و بی

چنین فیض رحمت گشته است هر که در خدمت ولی کامل با عقیدت تمام اگر سکونت
 خواهد در زید البقیه او را سعادت بهادرین میسر خواهد شد درین هیچ شک نیست بفرمود
 باین فقیر عاصی پر معاصی از توجهات حضرت قبله ارین چند مبراهات حاصل شده است
 و خواهند شد چنانچه بهره اول از جمله مبراهات فضل و اکمل است که نماز با جماعت همراه حضرت
 معلی گذاردن باشد یعنی یکوقت نماز موصوف بهتر از عبادت صد ساله باشد شنوی تعریف
 به یک مانده بودن با اولیا بهتر از صد سال بودن در تقی ++
 هر که خواهد هم نشین با خدا به او نشیند در حضور اولیا به صحبت یکسانست
 با اولیا بهتر از صد سال طاعت به ریاء بهر بهره دویم آنکه هر روز
 قدمبوسی و نظر بر روی مبارک با صدق و عقیده تمام کردن است بهره سوم
 آنکه هر چه زبان مبارک جناب معلی ارشاد از علوم عرفان توحید و سلوک فقیری گرفته
 شده است و میشود و خواهد شد سید قویست اینهم دولت ابدی و جاودانی است
 بهره چهارم آنکه الوشش پاکبایان حضرت معلی گاه گاه خوردن است که سورۃ
 شفاء وارد است مخصوص اینچنین سور مومن کامل بفضله در قسمت عالی میسر آید
 که نعمت عظمی است و پس بهره پنجم آنکه طالبان مومنی باین شرف امکان بر آید
 ستفاضه علوم فقیری که می آیند نماز با جماعت طالبان مذکور گذاردن کلام

عرفان و فقیر سے متعارف کردن و همراه او شان طعام خوردن در کارند که این
 عاصی را فهم عرفان و عداست مغفرت و رفع معصیت است بهره ششم آنکه
 هیچ گاهی دغدغه و وسوسه اندیشه قوت لایوت و پارچه با و غیره که لابد
 بشریت بر دل فقیر نیگیزد و دنیای اندیشه مذکور از جمله اندیشه‌ها و شر بدتر بلکه
 شرک است نمودن با الله منها بهره هفتم آنکه شاگردان علم دین که نزد فقیری آیند و تعلیم
 بگیرند درین کار منفعت دینی و دنیاوی طرفین است یعنی علم اسلام میخواهند
 و حرکت و خدمت بے تکالیف میکنند عزیزین بوجه حسن باید فهمید که
 زمانه باخر رسید درینوقت کار سلوک فقیری موافق استاد بزرگان و
 اکابران دین متین براتبه صل و احد که بدرجه کمال باشد بدست هر که اتم کجا
 میشود و ظاهر است اگر در اینوقت تعلیم علم اسلام بمردمان داده شود بحسب طلب هر عمل
 از اعمال شریعت انهم غفمت است و امور دینداری است درینصورت نسبت
 خود هم فیض اسلام تاقیامت جاری بوده باشد نابراین این فقیر عاصی هم مقدّم
 دانش خود علم دین و ایمان مردمان را می آموزند که هر عنوان و بهر کاری غیبت
 و تعلیم مسطور بر گاه الهی در قبولیت درآید و معصیت رفع گردد و از آن دور
 فقیر زیر سایه عاطفت آمده است و چو کای و هیچ روزی نگذشته که بغیر از خدا

کار را محتاجی باشد بفضله هر وقت و بر آن خادمان حاضر و موجود میباشند
 جمعیت دنیاوی نیست که خادمان اجوره دار نهاده شوند و در بعضی مکانها
 پیش ازین که مینانداینقدر خادمان صادق الاعتقاد و حق پرستان قائم
 بر امور شریعت میسر نمی شدند مگر در نیکان مکرم از توجّهات جناب عالی حقتعالی
 خادمان موصوف عطا فرموده است الشکر لله و مجده ازین سوای دزد و داریه
 ظاهری و باطنی بسیار اند که نوشتن آن طواری میشود و مختصر کرده شد غرضین سبک
 فقیر در نیکان مکرم از توجّهات و کثرت ماطنی حضرت معلی نایب است شاید
 مفهوم میشود زیرا که خطره بجانب ابتداء ملازمت تا هذا الان گاهی برای رفتن
 بطرف دیگر جنبش و حرکت نمیکند بلکه در اقامت زیر سایه عاطفت استقامت
 قویه دارد این توجّهات و کثرت مذکور را عین دولت جاد وانی تصور نموده بر
 خوشحال و غم هستم اگر چه بحسب ظاهر در بعضی امور دنیاوی تکلیفات میباشد
 بفضله دل آتیه که نمیدهند غریز من سایه عاطفت جناب عالی در حق این
 فقیر ضعیف گویا شکم مادر است بیج و سوسه و دغدغه نمیکند و دمنیرسد و الا الله
 تلاش انجام دنیاوی بسیار کسان ازینجا زرقه انعامات و دیمیه جات پیدا کرده
 مشهور و معروف است اگر فقیر هم برای انجام مذکور بطرف دیگر میرفت البته بقدر

خود چیز میسر میشد عقلاً لیکن از لذات سعادات سایه جناب عالی محروم میماند
 معاذ الله منها و قتی که فقیر نزد قدم مبارک آمده در آن ایام بعد دوسه ماه روزی
 اتفاقاً حضور پر نور در تنهایی عهد و قرار با تصدیق تمام کرده که انشاء الله تعالی
 از قدم مبارک بطرف دیگر برای تلاش دنیوی نخواهم رفت مگر به بیت الله
 و زیارت رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم بفضل عهد مذکور از آن ایام تا الیوم
 قایم مانده است و آینده هم از اکرام ذوالکرام قایم خواهد ماند دیگر آنکه فقیر از این
 حضرت معالی از راه کرم و نوازش از ابتدای ازل الان هست مفهومی میشود
 یعنی جمعیت ظاهری چنانچه ملک و میراث و دیهات و یومیجات که
 از آن گذران مع توابعان کرده شود تا حال کسی طرف نیقد ر میسریت
 معروفست مگر چیز ضروری که خرج لابدی جسم است اینهم در تنهایی طعام
 چرب و شیرین و لباس فاخرانه میسر نیست همه کسان میدانند اگر حضرت قبله
 دو جهان میخواستی که جمعیت ظاهری هم باین فقیر شود نزد حضرت معالی بفضل
 چه قدر کاری بوده است البته جمعیت مذکور بوجه حسن میشد و شود لیکن خست
 عارف بالله و دانا و دین و کامل الوجود در جمیع امور هستند هر کاری میکنند
 موجب اراده الله و موافق حکمت و عاقبت محمودی است درین هیچ شک

نیست فقیر را هم درین باب اعتقاد کامل است که سکونت با خوشی تمام و زریده
 آنکه فقیر تا این عمر تعلیم انشا نگرفته در کار انشا پردازی و عبارت آرائی نهایت
 معذور است یعنی قابلیت عربی و فارسی نمیدارد مگر چیزی ضروری و بهشت
 شوق و اعتقاد صدیقیه کلمات و حالات مرشد کامل و هادی اصل جمع کرده تا
 مشککان اهل مکر را تا زیان نغیب گشته راه نمائی صدق و ثواب شود راجی از دست
 حق بین و یاران طریقت گزین مسالک این شاه راه حقیقت آنکه اگر در و املا و الفاظ
 و حروف و رابطه عبارت در بعضی محل سبب و بیان تقدیم و تاخیر و طول عبارت
 و بیان مکرر جای آمده باشد بر آن نکته چینی و عیب گیری ننمایند بلکه از راه کرم
 و اخلاص صحیح نمایند زیرا که نزد انبیا دین و منصفان اهل یقین کار مبطل است
 و نه از انشا پردازی و عبارت آرائی که کار منشیان باشد معاصی و جمل عارفان حق
 بمعانی و مراد است و نه بر صورت و آراسته ظاهر طریقه و دستان حق نیست
 که سخن دیگر از این پیرایه معانی از عرفان خود میپوشانند که بعالم دانیان غیب مروج باشد
 تست تمام شد بعونه تعالی بتاریخ بستم ربيع الثانی ۱۲۸۲ هجری قمری
 بر روز شنبه بوقت چهار گهری روز بلند شده رساله خرق عادی
 جناب حضرت خواجہ رحمت الله نائب سول الله بن علیف نظام صبا

باتمام رسید۔ الحمد للہ والنتہ کہ این سالہ بے نظیر و لہر بر معدن اسرار
 حقیقت حسب فرمایش جناب معالی القاب صدر العلماء الکرام راس الفقہاء
 اعظام خادم دین سولہ حضرت مولانا مولوی انوار اللہ ^{رحمۃ اللہ علیہ} استاد
 حضرت ولیعهد بھادر ادام اللہ قبائلہ و افضالہ در مطبع یوسفی حیدرآباد
 باہتمام تحریر العباد فقیر حقیر خاکسار ازلی محمد یوسف علی خلیفہ سید مد علی خوشنویس
 ریاست اور متوطن قصبہ باول علاقہ سرکارنا بہ حال مقیم بلدہ حیدرآباد
 محلہ شکر کوٹہ تاریخ پنجم جمادی الاول ۱۲۲۵ ھ ہجرت النبویہ طبع گردید

قطعہ تاریخ طبع رسالہ حضرت رحمت اللدنایب رسول اللہ
 تصنیف جناب مولانا مولوی محمد مظفر الدین صاحب
 المتخلص بمعلی

چھپ کیا جب عام رحمت کے لئی یہ تذکرہ	رحمت اللدنایب حضرت سول اللہ
سال طبع ۱۲۲۵ ھ کا سطر و سرور غیب نے	یہ کہا (طرفہ رسالہ رحمت اللہی چھپا ۲۵ ۱۳)
تمت تمام شد	



